



صامت /θ/ «ث» در زبان فارسی و پهلوی

علی اشرف صادقی

در دو زبان ایرانی باستان که از آن‌ها اسنادی مکتوب در دست است، یعنی زبان اوستایی و زبان فارسی باستان صامت سایشی بی‌واک میان دندانی، یعنی /θ/ در بعضی از جایگاه‌ها در تعدادی از کلمات موجود است. ما در اینجا به اثبات واج بودن آن نمی‌پردازیم و فقط ماهیت آوایی آن مورد نظر ماست. در اوستا این صامت معادل /th/ هندوایرانی و /t/ هندوایرانی قبل از /m, n, ŋ, u/ و /r/ است (Kellens 1989, p. 41). کلنز ۱۳۸۲، ص ۸۵ و ۸۴). در فارسی باستان /θ/ از /ts/ ایرانی آغازین مشتق شده، چنان‌که در -vi (معادل v s- اوستایی) «خانه» دیده می‌شود، اما در موارد دیگر از /θ/ ایرانی و /t/ هندوایرانی و هندواروپایی گرفته شده، چنان‌که در uv m «تورا» (معادل m ش اوستایی و tvām ودایی) و در ya «وقتی که» (معادل ya ā اوستایی، yáth ودایی، از /th/ هندوایرانی) (Schmitt 1989, p. 68). اشمیت ۱۳۸۲، ص ۱۲۶ و ۱۲۷).

در ایرانی میانه /θ/ باستانی در جایگاه قبل از /r/ در پارتی به h بدل شده، چنان‌که a-pu* ایرانی آغازین در پارتی به puhra* «پور، پسر» و rayas* ایرانی آغازین در

پارتی به hr «سه» بدل شده است. *ts ایرانی آغازین نیز در پارتی به s بدل شده، چنان‌که -datsa* ایرانی به das تبدیل شده است (Schmitt 1989, p. 98). اشمیت ۱۳۸۲، ص ۱۷۰). در فارسی باستان، / / * / باستانی در جایگاه قبل از /t/ * به ss (= ʕ یا همان s) بدل شده و به فارسی میانه نیز به صورت /s/ رسیده است، چنان‌که -pu a* ایرانی - که در اوستایی به صورت -pu a آمده در فارسی باستان به -puça بدل شده و در فارسی میانه به صورت pus «پس، پسر» باقی مانده است، اما /ts/ * ایرانی که در فارسی باستان به / / بدل شده، چنان‌که -datsa* به -da a * بدل شده، در فارسی میانه به /h/ بدل شده، چنان‌که -da a * به -dah تبدیل شده است (همان، همانجا). / / آغازی در -ard «سال» و -uxra «نام خاص» ظاهراً معادل -suxra اوستایی «سرخ» نیز در فارسی میانه به /s/ بدل شده و کلمات مزبور به s l و surx تحول یافته است (Kent 1953, p. 188) (برای این نکته که -nra، نام پدر Otanes، همان کلمه «سرخ» است، صادقی ۱۳۹۲، ص ۵).

آنچه راجع به فارسی میانه گفته شد مربوط به زبان رسمی دوره ساسانی، یعنی فارسی میانه کتیبه‌های ساسانی و فارسی میانه‌ای است که متون زردشتی نیز به آن نوشته شده است. متون مانوی نیز به گونه‌ای از همین زبان نوشته شده که باز از صامت / / در آن‌ها نشانی نیست. باین‌همه، از تعدادی از گویش‌های منطقه فارس در دوره اسلامی نوشته‌هایی در دست است که در آن‌ها کلماتی که در فارسی باستان با /- / آغاز می‌شوند و در فارسی میانه زردشتی و مانوی این /- / به /s-/ بدل شده، با /- / آغاز می‌گردند، مانند «ثال» و «ثَل» به معنی «سال» و «ثَر» به معنی «سر» در گویش قدیم کازرون (صادقی ۱۳۸۳، ص ۱۲، ۱۹، و ۲۱) و «ثُخن» به معنی «سُخن» و «اُثُنزت» به معنی «می‌سنجد» در گویش قدیم شیراز (صادقی ۱۳۹۱، ص ۱۱ و ۱۲) و «ثُهر» به معنی «سرخ»، ظاهراً در گویش فسا و احتمالاً بعضی گویش‌های دیگر فارس (صادقی ۱۳۹۲، ص ۴ و ۵) و «ثَر» به معنی «سر» در گویش فسا (صادقی ۱۳۸۰، ص ۱۱ و ۱۲، صادقی ۱۳۹۲، ص ۵). این گویش‌ها دنباله زبان فارسی باستان و گویش‌های آن هستند که تلفظ / / در آن‌ها باقی مانده است. حال این سؤال پیش می‌آید که نبودن / / در فارسی

میانه و دو گویش آن - پهلوی زردشتی و کتیبه‌ای، صرف نظر از اختلافات جزئی آن‌ها، و فارسی میانه مانوی - چیست؟ مگر این زبان از یکی از گویش‌های فارس در دوران باستان گرفته نشده‌است؟ ساسانیان از اصطخر برآمده‌اند و طبیعی است که زبان شهر یا منطقه آنان، در طول سلطنتشان، زبان رسمی کشور شده باشد. اصطخر از نظر جغرافیایی در کنار تخت جمشید و در نزدیکی شیراز است و زبان این دو منطقه نیز دارای تلفظ بوده‌است. پاسخ‌هایی که به نظر نگارنده می‌رسد یکی این است که چون زبان پارتی (پهلوی اشکانی) در طول سلطنت ۴۷۵ ساله آنان در ایران زبان رسمی بوده و در این زبان این صامت وجود نداشته، ساسانیان هنگام به‌دست گرفتن حکومت و رسمی کردن زبان خود، به منظور ایجاد نوعی وحدت ملی و زبانی، در ضمن پذیرفتن مواد زیادی از زبان پارتی و از جمله تلفظ z به جای z در کلماتی مانند «رنج» و «گنج»، صامت / / را نیز که بسامد چندانی نداشته از زبان خود کنار گذاشته‌اند و کلماتی مانند «ثال» و «ثر» و «ئزیدن» و مانند آن‌ها را با همان تلفظ پارتی آن‌ها تلفظ کرده‌اند. طبیعی است که عامه مردم فارس و خوزستان در مکالمات روزمره خود در این دوره تلفظ‌های اصیل فارسی جنوبی را به کار می‌برده‌اند. پاسخ دیگر این است که زبان رسمی ساسانیان دنباله یکی از گویش‌های فارس یا خوزستان است که فاقد تلفظ / / بوده‌است. ابوهلال عسکری، اهل عسکر مُکرم خوزستان می‌نویسد «قُمَل» (= شپش) را در فارسی «سین» می‌نامند. «سین»، به احتمال قوی، مصحف «سش» است که در لاری و بشکردی به شکل «هش» و در جهرمی به صورت «تَش» و در شوشتری و بختیاری و دوانی به شکل «شش» (با همگون‌شدگی /s/ آغاز کلمه با // پایان آن) باقی مانده‌است. به نظر مرگستیرنه صورت‌های «هش» و «تَش» مستلزم وجود - i * باستانی است (صادقی ۱۳۸۰، ص ۱۸۲). این صورت در دوره میانه به i * تبدیل شده و صورت اخیر در خوزستان و بعضی نقاط فارس به si * تغییر یافته که e صورت تحول‌یافته آن است. اگر تبدیل i * به si * در دوره میانه اتفاق افتاده باشد می‌توان تصور کرد که در سایر کلماتی که دارای / / بوده‌اند نیز این تحول پیش آمده بوده‌است. در این صورت، زبان رسمی

ساسانیان باید دنباله‌ یکی از این گویش‌ها باشد که فاقد بوده‌اند، اما می‌دانیم که چند نام اساطیری «کیومرث / گیومرث»، «اگریرث»، «اثفیان» و «اثرط» در متون پهلوی و در شاهنامه و گرشاسپ‌نامه به کار رفته‌اند که دارای «ث» هستند (درباره ضبط آن‌ها با «ت» و در مورد «طهمورث» در دنباله مقاله بحث خواهیم کرد).

اگر این نام‌ها با «س» تلفظ می‌شدند محال بود که در متون کهنی مانند شاهنامه و گرشاسپ‌نامه با «ث» نوشته شوند. ریشه‌شناسی این نام‌ها نیز نشان می‌دهد که این کلمات در اوستا دارای «ث» هستند. «کیومرث / گیومرث» در متون پهلوی به شکل $g^y w(k) m r t^3$ نوشته شده که تلفظ آن، در کنار $Gay\ mart/d$ ، احتمالاً $Gay\ mar$ نیز بوده‌است (برای موارد ظهور آن در متون پهلوی CERETI 2004, p. 48 که مواد او عمدتاً از سایت Titus متعلق به دانشگاه فرانکفورت استخراج شده‌است). صورت اوستایی جدید آن $gaiia-$ n $mar\ tan-(*$ است که در حالت اضافی مفرد به صورت $gaiiehe\ mar$ و $gaiiehii - amar\ no$ و جز آن ظاهر شده‌است (CERETI, p. 48). نیز BARTHOLOMAE, c. (504).

اگر تلفظ پهلوی آن طبق نظر مکنزی $Gay\ mart$ بود غیر ممکن بود که در متون اولیه فارسی ضبط آن «کیومرث / گیومرث» باشد و حتماً همه‌جا «کیومرث / گیومرث» نوشته می‌شد. نام اگریرث، برادر افراسیاب نیز در اوستا به شکل $a\ ra\ ra\ a-$ ضبط شده‌است (BARTHOLOMAE, c. 49). کلمه سوم نام پدر فریدون است. صورت اوستایی این نام $ya-$ $iiā-$ [=] است. صورت مشتق آن با پسوند نسبت یا بنوت $yw\ ay-$ $iiāni-$ [=] (BARTHOLOMAE, c. 323) است که صورت «اثفیان / اثفیان» متون عربی و فارسی از آن گرفته شده‌است. ضبط پهلوی این نام $^3spyk^3n$ و $^3spyd^3n$ (دینکرد و بندهبش، CERETI, p. 46; Tafazzoli, 1985, p. 248) و $^3spyn^3n$ (دینکرد، نسخه TD1 و زادسپرم است، CERETI, p. 46). تلفظ دو ضبط اول $Asb\ rly\ ASW\ n$ (Tafazzoli, ibid) یا احتمالاً $sv/(y)\ n$ است.

شکل دیگری که در متون پهلوی آمده و باید شکل متأخر این نام باشد ${}^{\text{t}}\text{b}y\text{n}{}^{\text{n}}$ است (JAMASP-ASANA, p. 23.8. Tafazoli, ibid.) که nl - نسبت آمده و «آبتین» با قلب یا جابه‌جایی t و b از آن گرفته شده‌است. یادآور می‌شود که ثعالبی (ص ۳۰) «آبتین» را به شکل «آبتین» آورده‌است و بنابراین، احتمالاً تلفظ ${}^{\text{t}}\text{b}y\text{n}{}^{\text{n}}$ پهلوی با / / نیز منتفی نیست.

کلمه دیگر «اِثِرِط» نام پسر سام، پدر گرشاسب، پادشاه زابل است. این نام در اوستا به شکل rita- آمده و در متون پهلوی به صورت Srit ضبط شده‌است. در وزیدگی‌های زادسپرم شکل Sritak (slytk) و در دینکرد شکل ritak (ryt^{k}) (با / / اوستایی) هم دیده می‌شود (CERETI, p. 46-47).

سرانجام باید کلمه «خونیرث» را نیز به این مجموعه افزود. صورت اوستایی این نام $\text{X}^{\text{v}}\text{anira a}$ است (BARTHOLOMAE, c. 1864) که در پهلوی به صورت hwnyls نوشته شده و آن را Xwanirah می‌خوانند (MACKENZIE, p. 95، تفضلی ۱۳۴۸، ص ۷۲)، اما در متن‌های عربی و فارسی علاوه بر «خنیره» (مقدمه شاهنامه ابومنصوری، مطابق نسخه‌بدل‌ها، قزوینی ۱۳۱۳، ص ۱۳۹)، به شکل‌های زیر نیز آمده‌است: «هنیره» (حمزه اصفهانی، ص ۲۰ و ۲۴، مجمل‌التواریخ، ص ۴۱۶، یاقوت، ج ۱، ص ۲۷ با ضبط «هَنیره»^۱)؛ «خنیرث» (نزهت‌نامه علائی، ص ۳۰۸ حاشیه، مسعودی، تنبیه، ص ۳۵ و ۷۹؛ طبری، ج ۱، ص ۳۲۹ به شکل «خنارث» که املائی دیگری از «خنیرث» است)؛ «خنرس» (مقدمه شاهنامه ابومنصوری، قزوینی ۱۳۱۳، ص ۱۳۹، متن، براساس یک نسخه که کلمه را به صورت «خنرش» (مصخف «خنرث»؟) ضبط کرده‌است؛ روایات داراب هرمزدیار، ج ۲، ص ۶۱، که به احتمال زیاد غلط براساس تلفظ به‌جای «خنرث» است که سه بار در همین صفحه آمده‌است)؛ «خونرث» (جاحظ، الترییع و التدویر، ص ۱۱۳ و ۱۱۴، به نقل قزوینی، همانجا، اما در چاپ پلا، ص ۱۷، به شکل «خنرث» آمده‌است).

این کلمات همه کلماتی عالمانه هستند که از اوستا وام گرفته شده و در زبان پهلوی به‌کار رفته‌اند. املائی دوگانه‌ای که در مورد بعضی از آن‌ها، مانند «اثقیان / اسویان» و

۱. «هنیره» با «ه» تلفظی است که در گویش‌های مرکزی ایران و از جمله اصفهان رایج بوده‌است.

«Srit / اثرط» وجود دارد نشان‌دهنده وضع تلفظ آن‌ها در دوره میانه است. به احتمال زیاد موبدان دوره ساسانی این کلمات را با / / تلفظ می‌کرده، اما کسانی که زبان مادری آن‌ها پهلوی رسمی فاقد بوده احتمالاً آن‌ها را با /s/ و یا /t/ ادا می‌کرده‌اند. البته در مورد «خنیرث» سه تلفظ وجود داشته‌است که تلفظ «خنیره» معرف تحول طبیعی این کلمه است. نکته جالب این است که تقریباً تمام این کلمات با ضبط «ث» به عربی و فارسی رسیده‌اند (درباره ضبط‌های با «ت» دنباله مقاله). این نکته ظاهراً نشان‌دهنده این واقعیت است که آن‌ها از طریق منابع رسمی مذهبی و منابع تاریخی که تابع منابع مذهبی بوده‌اند به منابع اسلامی راه یافته‌اند.

اکنون بینیم وضع تلفظ / / در دوره اسلامی چگونه بوده‌است. درباره / / در فارس در بالا گفت‌وگو کردیم. حال باید دید آیا در فارسی دری و گویش‌های ایرانی این صامت وجود داشته‌است یا نه. اسدی در لغت فرس ذیل مدخل «ارثنگ» می‌گوید: «و اندر لغت دری همین یک ثاء دیده‌ام» (اسدی ۱۳۱۹، ص ۲۶۱). در اصل نسخه اقبال و نسخه سفینه تبریز به جای «ارثنگ»، «ارتنگ» و به جای «ثاء»، «نام» آمده‌است، اما در نسخه واتیکان مدخل و شرح آن چنین است: «ارثنگ... و اندر لغت دری به جای تاء، ثاء دیدم، یعنی ارثنگ» (چاپ هرن، ص ۷۴). در نسخه نخجوانی از لغت فرس نیز «ارثنگ»، هم در مدخل و هم در شاهد، با «ث» ضبط شده‌است (ص ۳۰۹). شمس قیس رازی می‌نویسد: «ثی در پارسی دری نیست» (رازی، ص ۲۱۸) تنوی حسینی، مؤلف فرهنگ رشیدی نیز (مقدمه، ص ۱۶ و ۱۷) می‌گوید:

«ث»: این در پارسی نیامده، اما «اغریرث»، برادر افراسیاب، ترکی است و «طهمورث»، در اصل فرس، «تهمورس» است یا «تهمورت» به «تا» و «طهمورث» معرب است و در قاموس آورده، و «کیومرث» به «کاف» فارسی و «تا»ی قرشت است... و بعضی گفته‌اند که در لغت فرس حرف «ثا»، نیامده الا در دو کلمه «ارثنگ» و «ثغ» به معنی «بت»، لیکن هر دو جا به تصحیف خوانده‌اند، چه «ارثنگ» به «تا»ی قرشت است و «ثغ»، «فغ» است به «فا».

ابوحاتم رازی (متوفی در ۳۲۲ هجری) نیز در کتاب الزینة فی الکلمات الاسلامیة می‌نویسد: ایرانیان «ث» را به «ت» بدل می‌کنند و به جای «کثیر» می‌گویند «کتیر» (رازی ۱۹۵۷، ج ۱، ص ۶۵؛ صادقی ۱۳۵۷، ص ۱۲۰). ما در زیر مثال‌های این تبدیل را نقل خواهیم کرد، اما قبل از آن به وجود تلفظ «ث» در بعضی نقاط دیگر ایران اشاره کنیم. بیشتر مثال‌هایی که در این قسمت بررسی می‌شوند نام‌های جغرافیایی هستند.

«ثکان» نام نهری بوده‌است در فارس که به نوشته ابن بلخی منبع آن از دهبی به نام جترویه / چترویه (جنزویه) بوده و ماصرم از نواحی شیراز و کوار و صمکان (صیمکان) و خَبَر و کارزین و قیر و آبَزَر و لاغَر را آبیاری می‌کرده و به دهی به نام «ثکان» می‌رسیده، سپس میان نجیرم و سیراف به دریا می‌ریخته‌است. به نوشته ابن بلخی نام این نهر از نام این ده گرفته شده‌است (ابن بلخی، ص ۵۲). ابن حوقل و اصطخری نام این رود را «سَکَّان» ضبط کرده‌اند (ابن حوقل، ج ۲، ص ۲۶۵ و ۲۷۵؛ اصطخری، ص ۹۹، ۱۲۰، ۱۳۰) اصطخری (ص ۱۲۰) می‌گوید نام این رود از روستای سک گرفته شده‌است، اما این نام در دو نسخه اصطخری به شکل «شک» آمده و در یک نسخه آن نام سکان به صورت «شکان» ضبط شده که احتمالاً تصحیف «سکان» یا «ثکان» است. در ترجمه اصطخری (ص ۹۷، ۱۰۸، و ۱۱۴) نیز «ثکان» به صورت «سَکَّان» ضبط شده‌است، اما به گفته مصحح (ص ۱۰۸) در یک نسخه به جای «سَکَّان»، «تیکان» آمده‌است. ابن حوقل از دریاچه سکان نیز نام می‌برد (ص ۲۶۲). به نوشته اصطخری در دروازه اَرْجَان، بین فارس و خوزستان، پلی به نام «تکان» وجود داشته که نهر طاب و نهر مَسَن از نهرهای فارس پس از به هم پیوستن از زیر این پل می‌گذشته و بعد از مشروب کردن ریشهر به دریا می‌ریخته‌است. ضبط این نام در نسخه‌های اصطخری بدین شرح است: مکان، نکان (با یک دندانه و بی نقطه)، ثکان، تمکان، دکان (اصطخری، ص ۱۱۹؛ ترجمه اصطخری، ص ۱۰۷؛ دکان، ص ۱۱۷: تکان). این نام‌ها بی‌شک تصحیف «ثکان» است که در ابن بلخی (ص ۱۴۸) و مستوفی (ص ۱۵۵ و ۱۶۱) و ابن حوقل (ص ۲۷۴) آمده‌است. حافظ ابرو (ج ۲، ص ۱۳۷، یک نسخه: سکان) نیز، که مطالب مربوط به فارس را عیناً از ابن بلخی گرفته، کلمه را به شکل

«نکان» نوشته‌است. وی نهر نکان را نیز به همین صورت ضبط کرده‌است (ص ۱۲۵ و ۱۴۲). ما دربارهٔ تبدیل / / به /s/ در «سکان» در دنبالهٔ مقاله توضیحی به‌دست خواهیم داد.

ثاویه ناحیه‌ای در کنار خلیج فارس از توابع جزیرهٔ کیش و پیوسته به گرمسیر کرمان بوده‌است (حافظ ابرو، ج ۲، ص ۱۲۹). ابن بلخی این نام را به شکل «ساویه» ضبط کرده‌است (ص ۱۴۱).

نام قدیم شهر یزد «کته» بوده‌است (ابن حوقل، ص ۲۶۶ و ۲۸۳؛ اصطخری، ص ۱۰۰، ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۲۹، و ۱۳۵؛ ترجمهٔ فارسی اصطخری، ص ۹۷، ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵، و ۱۱۷؛ مقدسی، ص ۴۳۷، ۴۵۶، و ۴۵۷؛ یاقوت، ج ۴، ص ۲۳۹). این شهر جزء کورهٔ اصطخر بوده‌است. در قرن هفتم و هشتم در یزد قریه‌ای به اسم «کهنویه» وجود داشته‌است (رشیدالدین فضل‌الله همدانی، ص ۷۶). به گفتهٔ ایرج افشار این قریه باید همان کهدویه فعلی باشد (همانجا، پانویس). همچنین قناتی در آنجا با نام «کثنویه» وجود داشته‌است (همانجا). «کهنویه» مسلماً از kaha به معنی «قنات» در یکی از گویش‌های فارسی میانه، غیر از پهلوی رسمی، گرفته شده‌است. شکل پهلوی رسمی این واژه kahās است (Makenzie, p. 48). کثنویه در تاریخ یزد جعفری (قرن نهم) نام یکی از باغستان‌های یزد است (جعفری، ص ۱۴۸). در تاریخ جدید یزد از احمدبن حسین کاتب، که بعد از ۸۶۲ هجری نوشته شده، این کلمه به‌عنوان باغستانی که تره‌بار شهر از آنجا تأمین می‌شده آمده‌است (کاتب، ص ۲۱۳، نیز ۱۷، ۲۱۸ و ۲۶۶). کثنویه امروز «کسنویه» تلفظ می‌شود و نام آبادی‌ای در سه‌کیلومتری غرب یزد است (فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۱۰، ص ۱۵۷ که تلفظ آن را به‌غلط Kasnaviyye ضبط کرده‌است)^۱. این نام یک تلفظ «کهنویه» نیز داشته که امروز «کهنو» Kahnaw تلفظ می‌شود و در نام‌های صحرای کهنو و امامزاده یا سید کهنو و مسجد

۱. در این کتاب همهٔ نام‌های منطقهٔ یزد و کرمان که به uye- (در مرحلهٔ قدیم‌تر: ya-) ختم می‌شوند، به قیاس با کلمات عربی مختوم به «-ئیّه»، به‌غلط با تلفظ uiiyye- ضبط شده‌اند.

کهنو دیده می‌شود (افشار ۱۳۵۴، ص ۵۶، ۵۸، ۶۰ و ۴۹۳ حاشیه). ka n نیز به معنی «کاریز» است که به kahn تبدیل شده و در نام «کهنوج» نیز دیده می‌شود.

در کرمان شهری به نام «بیرهنکث» وجود داشته‌است (ابن حوقل، ص ۳۰۵). در خوزستان نیز شهری به نام «متوژ» وجود داشته‌است (اصطخری، ص ۸۹، ترجمه فارسی، ص ۹۰؛ ابن حوقل، ج ۲، ص ۲۵۱ و ۲۵۲؛ یاقوت، ج ۴، ص ۴۱۲). فاصله این شهر تا شوش یک مرحله بوده‌است (اصطخری، ص ۹۶، ترجمه فارسی، ص ۹۴؛ ابن حوقل، ج ۲، ص ۲۵۹). یاقوت آن را قلعه مستحکم دانسته که در میان اهواز [= خوزستان] و واسط قرار داشته، ولی از قول ابوالفرج اصفهانی آن را میان سوق الاهواز [= اهواز کنونی] و قرقوب دانسته‌است (همانجا). وی عده‌ای از محدثان منسوب به آنجا را نیز نام برده‌است. حافظ ابرو نیز در قرن هشتم از این شهر یاد کرده‌است (حافظ ابرو، ج ۲، ص ۹۸). در اینکه این نام ایرانی است یا نه چیزی نمی‌دانیم.

در محاسن اصفهان مافروخی (قرن پنجم) از دهی به نام «اماته» نام برده شده‌است (مافروخی ۱۳۱۲، ص ۱۸؛ نیز آوی ۱۳۲۸، ص ۳۹. البته در متن مافروخی «اماده» و در حاشیه «اماته» آمده‌است).

در تاریخ قم ذکر دو رستاق، یعنی «بخش»، به نام تیمره کبری و تیمره صغری از توابع اصفهان آمده که آب آن‌ها به قم می‌آمده و به آب رودخانه انار [= رودخانه قم] می‌پیوسته‌است. این رستاق میان اصفهان و کرج ابودلف [= آستانه در نزدیکی اراک] قرار داشته‌است. در چاپ طهرانی (ص ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۷، ۵۹، ۷۳، ۷۴، ۱۲۲، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۸) این نام به شکل «تیمره» چاپ شده، اما به قول مصحح (ص ۲۱) نسخه بدل این نام «ثیمره» است. در صفحه ۷۳ نیز که اشتقاق «تیمره صغری» از نام تیمر اصغرین خراسان دانسته شده نام «تیمر» در نسخه بدل به صورت «ثیمر» ذکر شده‌است. در نسخه خطی کهن این کتاب که در کتابخانه ملی تهران نگهداری می‌شود و تاریخ کتابت آن ۸۳۷ و کاتب آن فرزند مترجم کتاب است این نام همه‌جا به صورت «ثیمره» ضبط شده‌است. همچنین است در چاپ جدید کتاب به کوشش محمدرضا انصاری (ص ۴۰،

۴۲، ۴۹، ۲۱۳، ۲۱۴، و ۳۵۴) که مبتنی بر همین نسخه است. در کتاب اطلاق النفیسه ابن رسته اصفهانی (ص ۵۴)، نیز ضبط «تیمره» دیده می‌شود. ضبط تَیْمَرِی (ص ۲۷۵) تصحیح مصحح است، زیرا به گفته او این کلمه در نسخه اصل بی نقطه نوشته شده است. در فتوح البلدان بلاذری، متن عربی (ص ۳۸۵)، ترجمه فارسی آذرنوش (ص ۷۳)، نیز «تیمره» آمده است، اما در محاسن اصفهان (ص ۱۸ و ۳۶) به شکل «تیمره» و در ترجمه محاسن اصفهان (ترجمه شده در سال ۷۲۹ هجری) (ص ۳۹) به غلط به شکل «تیمرت» به جای «تیمرت» (= تیمره) ضبط شده است. در محاسن اصفهان دو بار این دو تیمره به صورت «دیمرتین» نوشته شده است (مافرّوخی، ص ۵۶ و ۶۵). منسوب به آن نیز «دیمرتی» آمده: احمد... بن رستم دیمرتی (ص ۶۵). صفت نسبی آن یک بار نیز به شکل «تیمارتی» ضبط شده است: ابونصر کذه تیمارتی، شاعر فارسی سرای اصفهانی (نیز ترجمه محاسن، ص ۱۲۵). پیداست که این صورت‌ها شکل‌های تحول یافته کلمه است.

در تاریخ قم (ص ۵۴) از آسیایی به نام «آسیای لثانه» نام برده شده که «لثانه» در آن به احتمال زیاد نام شخص و به احتمال ضعیف نام محل است.

به احتمال قوی، در کلیه این مثال‌ها، صامت «ث» بازمانده / / ایرانی باستان است. شواهدی وجود دارد که در خراسان نیز در قرون اول بعد از اسلام، لااقل در بعضی نواحی تلفظ / / وجود داشته است. سمعانی از قریه‌ای با نام «توث» در مرو نام می‌برد و متذکر می‌شود که به صورت «توذ» نیز تلفظ می‌شود (سمعانی، ج ۳، ص ۱۰۳؛ همو، ج ۲، ص ۶۳). یاقوت نیز (ج ۱، ص ۸۸) این مطلب را از قول سمعانی نقل می‌کند. در معارف بهاء‌ولد (ج ۲، ص ۲۴۸ و ۲۴۹) «توت» (میوه) به شکل «توث» به کار رفته است که ممکن است آن را شکل عربی این کلمه بدانیم که فقط در نوشته‌ها وجود داشته و در گفتار به شکل tus تلفظ می‌شده، اما وجود کلمه «خرتوت» در همین کتاب (ج ۲، ص ۳۸)، این احتمال را ضعیف می‌کند، زیرا «خرتوت» یک کلمه مرکب فارسی است و اگر «توت» در آن tut تلفظ می‌شد باید «خرتوت» نوشته می‌شد. اصمعی، ابوحنیفه دینوری و زهری تلفظ کلمه با «ت» را مخصوص عرب و تلفظ با «ث» را فارسی دانسته‌اند (

تعلیقات فروزانفر بر جلد ۲ معارف بهاء‌ولد، ص ۲۴۸ و ۲۴۹؛ نیز صادقی ۱۳۹۲، ص ۵ که در آنجا از قول ابن‌درستویه فسائی نقل شده که «توث» تلفظ عجمی این کلمه و «توت» تلفظ عربی آن است. در دو نسخه ترجمه تقویم الصحه نیز «خرتوث» و در یک نسخه «خرتوت» به کار رفته است (ص ۲۰ حاشیه، که البته اشتباه کاتبان به جای «خرنوب» است، ولی مؤید تلفظ «ث» و نیز «ت» در این کلمه است). در این کتاب (ص ۱۲) «توت» به همین صورت، یعنی tut، ولی در صفحه ۱۵۷ «ربّ توث» با «ث» / / نوشته شده است. در نزهت‌نامه علایی «توث» در یک نسخه با تاریخ کتابت ۷۰۴ به شکل «توث»، در یک نسخه دیگر با تاریخ ۸۰۷ به صورت «تود» و در نسخه دیگر به صورت «توت» ضبط شده است (رازی، ص ۲۲۰ و ص ۴۸۸ نیز ص ۲۳۱، ۵۳۳ و ۵۱۴ که در آنجا املاهای «تود» و «توذ» دیده می‌شود). در آثار و احیاء رشیدالدین فضل‌الله همدانی نیز در فصل «درخت توت» در همه موارد ضبط «توث» دیده می‌شود (همدانی ۱۳۶۸، ص ۳۹۳۰).

به نوشته یاقوت (ج ۱، ص ۸۸۸) نام یکی از قرای پوشنج هرات و یکی از قرای اسفراین در سمت جرجان نیز توث نام داشته است.

در باره کلمه «ارثنگ» نیز در بالا گفته شد که اسدی آن را تنها کلمه‌ای از زبان فارسی دانسته که در آن «ث» وجود دارد. در تعدادی از نسخه‌های کهن نیز همین ضبط دیده می‌شود، مانند ترجمان‌البلاغه رادویانی (برگ ۲۷۱ ب)، شاهنامه سن‌ژوزف (مقدمه، ص ۷۴)، راحة‌الصدور (ص ۳۰۷ و ۳۰۸)، در قصیده مجیرالدین بیلقانی، نسخه‌ای کهن از مقامات حمیدی در موزه بریتانیا (به شماره Add 7620، برگ ۳۱-۳۲، به نقل محمد اقبال در راحة‌الصدور، ص ۴۹۰).

جز این بعضی کلمات فارسی دیگر نیز در متون خراسانی با «ث» به کار رفته‌اند. در تاج‌المصادر بیهقی کلمه «دغدغه» به «کتمتو کردن» برگردانده شده است. «دغدغه» به معنی «غلغلک» است. در یک نسخه از این کتاب به جای «کتمتو»، «کتمثو» آمده است (بیهقی، ج ۲، ص ۹۰۸). در همین کتاب (ج ۱، ص ۱۳۳) «خُرژ» به معنی «خاکستر گرم» در

یک نسخه به شکل «حرث» (به جای «خرث») آمده‌است که اگر تصحیف «خرژ» نباشد مبدل آن است.

در ماوراءالنهر کلماتی که با «ث» به کار می‌رفته‌اند بیشتر بوده‌است. محمدبن هندوشاه نخجوانی در صحاح‌الفرس می‌نویسد: هشت حرف در ترکیب عرب مستعمل هست، مانند... که در لغت فرس نیاید، مگر بعضی از آن در لغت ماوراءالنهریان و آن «عین» و «حاء» و «ثاء» و «طاء» و «قاف» باشد (نخجوانی، ص ۱۳). بی‌شک آنچه نخجوانی درباره فارسی ماوراءالنهریان می‌گوید عمومیت نداشته و خاص بعضی نواحی بوده‌است، چنان‌که امروز در بعضی گویش‌های تاجیکی «ح» و «ع» وجود دارد که بی‌شک تحت تأثیر زبان عرب‌های ساکن در آن مناطق وارد فارسی تاجیکی شده‌است (در این باره، Lazard p. 195). / یکی از واج‌های سغدی است که در جاینام‌های «اخسیکث»، «بناکث»، «کُرکث»، «جینانجکث»، «سنگبث» (از قرای سغد سمرقند)، «رامیشن» (قریه‌ای در بخارا)، «خُرمیشن» (ایضاً قریه‌ای در بخارا) و غیره باقی مانده بوده‌است. یاقوت ذیل مدخل «توذ» آن را نام یکی از روستاهای سمرقند می‌داند و از قول سمعانی نقل می‌کند که اکثر مردم آن را «توٹ» تلفظ می‌کنند، اما این قسمت در متن چاپی سمعانی نیست.

در تکملة‌الاصناف کرمینی بخاری (قرن ششم) کلمه «شدیغ» به «آتنگ» برگردانده شده‌است (کرمینی ۱۳۶۳ / ۱۴۰۵ / ۱۹۸۵، ص ۲۲۷، سطر ۱۷ [= متن عکسی]؛ همو ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۳۶۱ [= متن چاپی]). اما در همین کتاب در برابر مَلوئی (ص ۴۵۱، سطر ۷) و در برابر هَيْجَن (ص ۴۹۶، سطر ۱۳) «آتنگ» به کار رفته‌است. در تاج‌الاسامی نیز که در ماوراءالنهر نوشته شده در برابر «شدیغ»، «آتنگ» آمده‌است (ص ۲۸۳). در یک نسخه از تفسیر نسفی که مبنای چاپ قرار گرفته یک بار کلمه «بکنیت» (= بکنید)، مطابق صفحه ۴۸۳ چاپی و یک بار به جای «می‌کردیت»، مطابق صفحه ۵۰۹ چاپی، ضبط‌های «بکنیت» و «می‌کردیت» دیده می‌شود (حاجی‌سیدآقایی، ص ۱۳۴). اگر این ضبط‌ها غلط کاتب نباشد احتمالاً نشان‌دهنده تلفظ «ث» در نسف است.

در دهستان، در شمال گرگان (جرجان) قدیم، محلی به نام «هبرائان» وجود داشته‌است (سهمی ۱۳۸۷ / ۱۹۶۷، ص ۲۰۸). یاقوت (ج ۴، ص ۹۴۹). این کلمه را به فتح اول ضبط کرده‌است. مدخل «هبرتان» قبل از این مدخل در یاقوت، که آن نیز از قرای دهستان شمرده شده، بی‌شک تصحیف همین کلمه است. احتمالاً در این منطقه، که به قلمرو زبان خوارزمی و سغدی نزدیک است نیز «ث» وجود داشته‌است.

در شمال آذربایجان در ساحل جنوبی ارس و در هفت‌فرسنگی بیلقان در اران شهری به نام «وَرْتان» وجود داشته‌است که امروز اثری از آن نیست. جغرافیایانویسان آن را با همین املا ضبط کرده‌اند (مقدسی، ص ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۹؛ اصطخری، ص ۱۸۲، ۱۸۷ و ۱۸۹، ترجمه فارسی، ص ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۰؛ ابن رسته، ص ۱۰۶؛ یعقوبی ص ۲۷۱؛ ابودلف، ص ۷؛ یاقوت، ج ۴، ص ۹۱۹). در حدودالعالم این نام یک بار به شکل «ورتان» (ص ۵۰) و بار دیگر به شکل «وزنان» (ص ۱۵۹) آمده که تصحیف ورتان است. صورت ارمنی این نام Vardanakerd (وردان‌کرد، وارتان‌وارطان‌کرد) است (MARQUART 1901, p. 111). مینورسکی می‌نویسد خرابه‌های آن را باید در نزدیکی قلعه آلتان در قسمت سفلی رودخانه در نزدیکی پست مرزی دلاگاردای روسیه جست‌وجو کرد (Minorsky 1955, p. 75).

تاآنجاکه می‌دانیم در گویش قدیم آذربایجان / / نبوده‌است. در ارمنی هم / / نبوده و نیست. بنابراین معلوم نیست این تلفظ از کجا آمده‌است. آیا «ورتان» تلفظ عربی «ورتان / وردان» فارسی و ارمنی است؟

یاقوت کلمه دیگری به شکل «ثُرتور» را نام دو رود در ارمنستان و اران ذکر می‌کند که یکی را ثُرتورکبیر و دیگری را ثُرتور صغیر می‌نامیده‌اند (یاقوت، ج ۱، ص ۹۲۱). منشأ این نام نیز بر نگارنده روشن نیست.

فارسی دری دنباله فارسی میانه است و از آنجاکه در فارسی میانه / / نبوده‌است، در فارسی دری نیز «ث» وجود نداشته و / / در نمونه‌های نادری که در بالا به آن‌ها اشاره شد بعداً به واج‌هایی که تلفظ آن‌ها با / / قرابت داشته تحول یافته‌است. در بالا ذکر

کردیم که ابوحاتم رازی می‌گوید: ایرانی‌ها «ث» عربی را به شکل «ت» تلفظ می‌کنند. ما امروز همه «ث»های عربی را «س» (= /s/) تلفظ می‌کنیم، اما هنوز نمونه‌های نسبتاً نه اندکی در متون و در زبان امروز از تبدیل «ث» به «ت» باقی است. این نمونه‌ها از این قرار است:

آتر در جمله قالبی «چه خبر چه آتر؟» مبدل «اثر» است. «آتر زدن» نیز که به معنی «نفوس بد زدن» است از همین کلمه گرفته شده است. «اثر» به معنی «خبر» در گیلان متداول است (ستوده ۱۳۳۲، ذیل «اثر» و مرعشی ۱۳۶۳، ذیل «خبر و اثر»). یکی از معانی «اثر» در متون فارسی تا زمان ما نیز «خبر» است. «اثر» در بسیاری از شواهد همراه با «خبر» به کار رفته است. شواهد زیر از فرهنگ جامع زبان فارسی (ج ۲، ذیل «اثر») استخراج شده است:

مثنوی‌های سنایی، ص ۱۳؛ لمعة السراج، ص ۲۷۵؛ یوافت‌العلوم، ص ۱۱۲؛ مثنوی مولوی، دفتر ۲، ص ۸۵، دفتر ۶، ص ۱۵۳؛ حسینی یزدی، العراضة فی الحکایة السلجوقیة، ص ۱۲۴؛ مویلدالدین خوارزمی، ترجمه احیاء العلوم، ج ۲، ص ۲۸۴، ج ۳، ص ۶۴۳؛ روضة الشهداء واعظ کاشفی، چاپ شعرانی، ص ۳۵۸؛ منشآت قائم مقام، ج ۱، ص ۴۲؛ دارالمجانین جمالزاده، ص ۷۲.
«اثر زدن» با تلفظ etar zadan در همدان نیز متداول است (گروسین ۱۳۸۴، ذیل «اثر»).

ترید مبدل «ثرید» عربی است. ما امروز این کلمه را «تلیت» تلفظ می‌کنیم.
تفاله از «تُفل» گرفته شده که مبدل «تُفل» عربی است.

تلت در طبقات الصوفیة هروی کلمه «ثلث»، نام دهی در مصر، در دو نسخه به همین صورت و در دو نسخه دیگر به شکل «تلت» نوشته شده است.

در الأبنیة ابو منصور هروی کلمات «مامیثا»، «گوزمائل»، «مارقشیتا»، «مقلیثا»، و «مثرودیطوس» به «مامیثا» (برگ ۲۰۱ رو)، «گوزمائل» (۴۸ پشت، ۶۳ پشت)، «مارقشیتا» (۲۰۴ پشت)، «مقلیثا» (۱۸ رو)، و «مثرودیطوس» (۸۶ پشت) تبدیل شده است (صادقی ۱۳۸۸، ص پنجاه و دو).

در هدایة‌المتعلمین اخوینی بخاری کلمات «شلیثا»، «کثیرا»، «مامینا»، و «مقلیانا» به همین صورت نوشته شده‌اند؛ «غافث» سیزده بار به همین صورت و یک بار به صورت «اغافث» (ص ۴۶۵) آمده و تنها موردی که به شکل «غافت» (ص ۲۲۸) نوشته شده‌است، در نسخه کتابخانه فاتح به صورت «غافث» ضبط شده‌است، اما ضبط کلمات «مترودیطوس»، «حلتیث»، «کشوث»، و «مانل» دوگانه است، به این شرح: «مترودیطوس» یک بار در نسخه کتابخانه فاتح به صورت «مترودیطوس» (متن چاپی، ص ۳۴۸ حاشیه) ضبط شده، اما در یازده مورد دیگر به شکل «مترودیطوس» آمده‌است و یک موردی (متن چاپی، ص ۲۰۱) که به صورت «مترودیطوس» آمده غلط است.

حلتیث ده بار به صورت «حلتیث» آمده‌است (چاپ عکسی، ص ۵۱۴ و ۵۱۶، مطابق ص ۶۳۲، ۶۳۳ و ۶۳۵ چاپی) که سه بار از آن‌ها (متن چاپی، ص ۶۳۳ و ۶۳۶) در دو نسخه فاتح و «م» «حلتیث» نوشته شده‌است.^۱ یادآوری می‌شود که تلفظ این کلمه در عربی «حلتیث» و در سریانی «حلتیثا» است (بیرونی، ص ۲۱۹) و ابن خالویه تلفظ «حلتیث» را در عربی عامیانه دانسته‌است (بیرونی، همانجا). ظاهراً ایرانیان تلفظ «حلتیث» را از زبان تداول اعراب گرفته‌اند.

کتیرا مبدل «کثیرا» است.

کشوت کلمه «کشوث» که سریانی آن «کشوثا» است (بیرونی، ص ۵۳۵)، و در عربی نیز به صورت «کشوثاء» آمده، دو بار (ص ۴۶۴ و ۷۴۲) به همین صورت و یک بار به صورت «کشوت» (ص ۶۱۴ عکسی = ص ۷۵۴ چاپی) ضبط شده که نسخه‌های فاتح و ملک آن را به صورت «کشوث» ضبط کرده‌اند.

مقال مبدل «مقال» است. در قدیم این پارچه «مقالی» نامیده می‌شده‌است (اصطخری، ص ۱۵۳). در ترجمه فارسی کتاب این قسمت نیامده‌است. نظامی در شرفنامه نیز آن را به صورت «مقالی» به کار برده‌است:

۱. در متن چاپی (ص ۶۳۵)، دو بار این کلمه به شکل «حلتیث» و یک بار به صورت «حلتیث» چاپ شده که دو بار اول نیز در چاپ عکسی (ص ۵۱۶) به شکل «حلتیث» نوشته شده‌است.

ز کتّان و متقالی خانه‌باف زده کوهه بر کوهه چون کوه قاف

(نظامی ۱۳۸۰، ص ۲۲۲).

کلمه در چاپ بی‌اعتبار وحید دستگردی (ص ۴۷۹) و در چاپ ثروتیان (ص ۴۹۱) «متقالی» ضبط شده‌است. براساس نوشته ثروتیان در هفت نسخه مبنای چاپ او «کتان و متقالی» به شکل «کتّان متقالی» آمده و تنها در دو نسخه «کتان متقالی» ضبط شده‌است. تقریباً مسلّم است که ضبط صحیح «کتّان متقالی» است، همانطوری که در چاپ مسکو به تصحیح علیزاده و برتلس (ص ۴۵۷) نیز ضبط شده‌است. نظام قاری در قرن نهم نیز دو بار این کلمه را به صورت «متقالی» آورده‌است^۱ (ص ۱۶ و ۸۲). در نسخه‌ای از گلستان هنر قاضی احمد پسر میرمنشی حسینی قمی (قرن دهم) که در اوایل قرن یازدهم نوشته شده و در موزه معارف شرقی مسکو نگهداری می‌شود مینیاتوری وجود دارد که یاقوت مستعصمی خطاط را بر بالای مناره‌ای در حال نوشتن نشان می‌دهد. نیمی از مطلب زیر در دست راست، بالا و نیمی دیگر در دست چپ، پایین عکس دیده می‌شود: «و در آنجا دوات و قلم همراه داشت و کاغذ / مشق نداشت، رومالی از جنس متقالی بعلکی (شاید «بعلکی») داشت (Minorsky 1959، لوحه مقابل صفحه 208)^۲.

به احتمال زیاد - چنان‌که در زیر بیشتر درباره آن گفت‌وگو خواهیم کرد - نظامی این کلمه را مسقالی تلفظ می‌کرده و در قرون نهم و دهم هم عده‌ای کلمه را به همین صورت تلفظ می‌کرده‌اند، اما ظاهراً از قرن‌ها پیش تلفظ «متقالی» نیز وجود داشته‌است. در لغت‌نامه دهخدا دو شاهد به صورت «متقالی» از مزارات کرمان (که ظاهراً در قرن دهم نوشته شده، ولی نسخه آن متأخر است) نقل شده‌است. در این کتاب (ص ۱۹۶) «متقالی» به معنی نوعی لباس است که در کنار قبا به کار رفته‌است.

۱. این دو شاهد براساس چاپ استانبول به تصحیح میرزاحیب اصفهانی در لغت‌نامه دهخدا نیز نقل شده‌است.
۲. زاخودر این کتاب را به روسی ترجمه کرده و آن را همراه با مقدمه‌ای در مسکو به چاپ رسانده‌است. مینورسکی مقدمه زاخودر و متن فارسی کتاب را به انگلیسی برگردانده و در سال ۱۹۵۹ در واشنگتن منتشر کرده‌است.

مَثَل و مَتَلک از «مَثَل» گرفته شده است.^۱

ماتَل یک بار به صورت «مُهاثَل» (گوز مهاتَل، ص ۶۳۰) آمده که در حاشیه کتاب به صورت «مائله» نیز ضبط شده، اما در نسخه فاتح دارای ضبط «مهاتَل» است. بیرونی (ص ۱۹۲) آن را به شکل «جوز ماتَل» ضبط کرده که البته نسخه منحصر کتاب او دارای اغلاط فراوان است.^۲

چنان‌که می‌بینیم، در این متن که در بخارا (یکی از شهرهایی که زبان آن قبل از فارسی، سغدی بوده است) نوشته شده است، «ث» در کلمات عربی و سریانی و یونانی به همین صورت باقی مانده و یک موردی هم که «کشوٹ» در آن به شکل «کشوت» ضبط شده احتمالاً خطای کاتب است.

در دانشنامه میسری (متن چاپی) «گوز / جوز مائل» همیشه به همین صورت، اما «حلتیت» ۷ بار به همین صورت و ۱۰ بار به شکل «حلتیت» ضبط شده است، ولی «کتیرا» یک بار به شکل «کتیرا» (ص ۲۱۰) و ۱۳ بار به صورت «کتیرا» به کار رفته است. ضبط «کتیرا» در متن چاپی غلط و مطابق اصل نسخه ضبط این کلمه در تمام موارد «کتیرا» است. «مقلیانا» ۲ بار (ص ۱۳۱ و ۱۳۳) و «غاث» یک بار (ص ۳۸) به همین شکل به کار رفته است. «عرطینثا» هم ۶ بار به کار رفته است، اما در اصل نسخه دو بار آن به شکل «عرطینثا» نوشته شده است (مطابق ص ۲۷ و ۸۰ چاپی). می‌دانیم که این کتاب در فاصله سال‌های ۳۶۷ تا ۳۷۰ نوشته شده، اما نسخه منحصر به فرد آن در ۸۵۲ به دست محمود تبریزی شاهنامه‌خوان کتابت شده است.

در اغراض الطیبیه سید اسماعیل جرجانی کلمات «آثاناسیا» (ص ۳۶۵ و ۶۹۲)، «توث» (مکرراً)، «جوز مائل» (ص ۲۹۴)، «گوز مائل» (ص ۸۴۹)، «مقلیانا» (ص ۳۵۳)، «شلیثا» (ص

۱. در ذوان، از توابع کازرون، دو صورت «مَتَلک» metalek و «مَسَلک» mesalek به معنی «قصه» است (سلامی، ص ۳۹۴ و ۴۰۰). ویلهلم آیلرس، که از تبدیل / / به /t/ در فارسی اطلاع نداشته، تصور کرده «مَثَل» از آرامی وام گرفته شده است (Eilers 1984, p. 211).

۲. اصل این کلمه در سنسکریت mathula است که در هندی «ماتول» mātul شده است (بیرونی، همانجا، پانویس).

۳۶۲، ۴۸۴ و ۵۷۱)، «مامیثا» (مکرراً)، «کتیرا» (مکرراً)، «عرطنیثا» (مکرراً)، «مارقشیثا» (ص ۳۰۷، ۴۱۶، ۵۱۴ و ۸۲۰)، و «مثرودیطوس» (مکرراً) عینا به همین صورت آمده‌اند. کلمات «غافث» و «شبث»، که در متن چاپی به صورت «غافت» و «شبث» ضبط شده‌اند، در چاپ عکسی کتاب به صورت «غافث» و «شبث» نوشته شده‌اند و مصحح متن چاپی در قرائت آن‌ها دچار خطا شده‌است، اما «حلتیت» در متن عکسی به همین صورت ضبط شده نه با «ثا» سه نقطه.

در ترجمه صیدنه نیز کلمات «گوز مائل»، «مامیثا»، «مارقشیثا»، «کشوث»، «مثرودیطوس»، و «شلیثا» به همین صورت آمده‌اند، اما «شبث» و «کتیرا» به همین صورت، یعنی با «ت» دونقطه نوشته شده‌اند؛ تنها «کتیرا» در مدخل مربوط به آن، که باید عین مدخل عربی باشد، و در شرح مدخل با «ث» سه نقطه ضبط شده‌است (ج ۲، ص ۵۸۵-۵۸۷). اینکه چرا در مورد «شبث»، که در متن عربی «شبث» است، این امر انجام نگرفته روشن نیست. پیداست که در تلفظ مترجم «کتیرا» و «شبث» به همین صورت تلفظ می‌شده‌اند. «توث» نیز در مدخل به همین صورت، اما در جاهای دیگر «توت» نوشته شده‌است. احتمال دخالت کاتبان متن مترجم، که قرن‌ها بعد از بیرونی می‌زیسته‌اند و قدیم‌ترین آنان در قرن هفتم یا هشتم زندگی می‌کرده‌است، در ضبط «توت» و «شبث» و «کتیرا» با تلفظ امروزی، یعنی با «ت» دونقطه بسیار زیاد است.

در مفاتیح‌العلوم خوارزمی «شبث» به همین صورت نوشته شده‌است (ص ۱۷۴). اکنون به جمع‌بندی آنچه از ضبط این چند متن به دست می‌آید می‌پردازیم. ضبط‌های کتاب الابنیه در میان این چند متن منحصر است. چنان‌که در جای دیگر گفته ایم (صادقی ۱۳۸۸) زبان این متن هم متأثر از زبان هرات است و هم متأثر از زبان مناطق غربی ایران. تبدیل «ث» به «ت» در این کتاب می‌تواند مربوط به غرب ایران باشد، چنان‌که کلمه «مئانه» در نسخه‌ای از ورزنامه، ترجمه‌شده در غرب ایران، که متعلق به مرکز احیاء میراث اسلامی قم است، به شکل «مئانه» نوشته شده‌است (ص ۲۲۴، ۲۲۶ و ۲۳۵). «گُرات» نیز در این متن به شکل «کرات» ضبط شده‌است (ص ۲۳۱ دو بار).

در فارسی کرمانشاهی «میراث» نیز به شکل «میرات» با «ت» /t/ تلفظ می‌شود. سایر متون بررسی شده مربوط به ماوراءالنهر و خراسان است. در هدایة‌المتعلمین تبدیل «ث» به «ت» نادر است: یک مورد «غافت» و یک مورد «کشوت». ضبط «مطرودیطوس» به احتمال قوی مربوط به مأخذ یا مأخذ اخوینی است. دوگانگی تلفظ «حلتیت» نیز، چنان‌که گفته شد، مربوط به زبان عربی است. در دانشنامه هم این تبدیل نیست. در اغراض هم این تبدیل نیست، اما در ترجمه صیدنه تبدیل موردنظر در کلمات «ثبت» و «کتیرا» دیده می‌شود. شاید خوانندگانی که تا اینجا این مطلب را دنبال کرده‌اند تصور کنند تبدیل «ث» به «ت» مربوط به غرب ایران است. این تصور بی‌شک نادرست است. درست است که ممکن است در غرب و مناطق شمال غربی ایران تلفظ «ث» وجود نداشته و «ث»‌های پهلوی - فارسی و عربی - سریانی - یونانی در آنجا به «ت» بدل می‌شده‌اند، اما این تحول در سایر نقاط ایران نیز انجام گرفته‌است و شروع این تحول باید از همان قرون اولیه اسلامی باشد. می‌دانیم که جاینام‌های مختوم به «کث» یک ضبط با «کت» نیز دارند که بیشتر در متون قرن ششم به بعد دیده می‌شود. سمعانی در نیمه قرن ششم تقریباً تمام نام‌های مختوم به «کث» را با «ث» سه‌نقطه ضبط کرده‌است، مانند «اخشیکث» (از شهرهای فرغانه)، «أسبانیکث» (از شهرهای اسپجانب)، «بارسکث» (از شهرهای چاچ)، «بمچکث» (از قرای بخارا)، «بُنجیکث» (از قرای سمرقند)، «خَرغانکث» (از قرای بخارا)، و غیره، اما به‌ندرت بعضی از این جاینام‌ها را با «ت» ضبط کرده‌است. از آن‌ها است «بنکت» (از قرای اِشتیخَن سمرقند)، در برابر «بنکت» (مرکز چاچ / تاشکند)، «تُنکت» (از شهرهای چاچ)، در مقابل «تونکث» (از قرای چاچ). یاقوت در معجم البلدان اکثر این نام‌ها را به نقل از سمعانی و گاهی بدون ذکر مأخذ نقل کرده‌است. وی در آنجا «اخشیکث» را فقط با «ث» سه‌نقطه ضبط کرده، اما در معجم‌الادباء (ج ۲، ش ۱۹۳، ص ۵۱۴، ذیل شرح حال احمدبن محمدبن...خذیو اِخشیکثی) می‌گوید: «اخشیکث شهری از فرغانه است که هم با ثاء تلفظ می‌شود و هم با تاء». قفطی (ج ۱، ص ۱۳۲) ذیل شرح حال همین احمد اِخشیکثی نیز این مطلب را عیناً، اما بدون ذکر مأخذ، نقل کرده‌است. وی

«بناکت» را نیز با «ت» ضبط کرده‌است (این نام در معنایی نیست). یکی از شهرهای بزرگ خوارزم «کاث» نام داشته که بعداً به «کات» بدل شده و انوری (قرن ششم) در شعر زیر آن را با نجات قافیه کرده‌است:

آخر ای خاک خراسان داد یزدانت نجات
از بلای غیرت خاک ره گرگانج و کات

(صحاح الفرس نخجوانی، ذیل «گرگانج»؛ نیز دیوان انوری، ج ۱، ص ۳۶).

شمس فخری اصفهانی در معیار جمالی (ص ۳۱) این کلمه را به همین صورت، یعنی با «ت» ضبط کرده‌است (این فرهنگ باب «ث» ندارد). ضبط کلمات «کیومرث / گیومرث»، «اغریرث»، «طهمورث»، و «اثرط» و «اثقیان» با «ت» /t/ که در بعضی نسخه‌های شاهنامه آمده‌اند، نیز در همین چهارچوب قابل توضیح است. کهن‌ترین نسخه شاهنامه با ضبط «ت» در این کلمات نسخه فلورانس مورخ ۶۱۴ هجری است. در این نسخه به‌طور منظم این کلمات با «ت» به‌کار رفته‌اند و نسخه‌های پاریس و لنینگراد نیز گهگاه این ضبط‌ها را دارند. گاهی نسخه‌های لندن، قاهره، و توپقاپوسرای مورخ ۷۳۱ نیز چنین ضبط‌هایی دارند. برای نمونه پادشاهی فریدون، بیت ۷۳۹ که ضبط «طهمورت» متکی به این شش نسخه است و بیت ۹۰۷، داستان نوشین‌روان (ج ۷، ص ۱۵۹) که در آنجا ضبط‌های «گیومرثی» و «طهمورثی» مستند به نسخه‌های لندن و قاهره و توپقاپوسرای مورخ ۸۹۴ و لنینگراد است. گاهی نیز نسخه‌های برلن مورخ ۸۴۱ و توپقاپوسرای مورخ ۹۰۳ چنین ضبطی به‌دست می‌دهند، چنان‌که در مورد «اغریرث» در بیت ۸۹ پادشاهی نوذر می‌بینیم. بعضی دست‌نویس‌های دیگر نیز «اغریرث» را در بعضی موارد با «ت» ضبط کرده‌اند (شاهنامه، ج ۱، پادشاهی نوذر، بیت‌های ۱۵۳، ۴۸۱، ۴۸۹، ۴۹۲، ۵۰۴، ۵۱۴، و ۵۲۶).^۱

در شاهنامه محفوظ در مکتبه‌الشرقیه دانشگاه سن‌ژوزف بیروت، که احتمالاً در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم کتابت شده‌است، «اغریرث» همه‌جا به شکل

۱. بنداری نیز «کیومرث» را به شکل «جیومرث» ضبط کرده (ص ۱۳-۱۶)، ولی «طهمورث» را دو بار به شکل «طهمورت» (ص ۱۹ و ۲۱) و یک بار به صورت «طهمورث» (ص ۲۶۸) آورده‌است.

«اغریرت» نوشته شده، اما «طهمورث» فقط یک بار (ص ۶، عنوان صفحه) با «ت» ضبط شده است (خالقی مطلق ۱۳۸۹، ص ۷۱). خالقی مطلق در مورد ضبط این نام‌ها با «ت» چنین می‌نویسد:

در ف [= نسخه فلورانس] نام‌های «کیومرت»، «طهمورت»، و «اغریرت» همه‌جا با «تا»ی دونقطه آمده‌است و این نویسنش را گهگاه برخی از دست‌نویس‌های دیگر نیز تأیید می‌کنند، از جمله در اینجا لن و پ. باید توجه داشت که خوانش این نام‌ها با ث برابر خوانش آن در اوستایی در دوره تاریخ اسلامی تا به زمان ما رواج داشته‌است. حال اگر خوانش دیگر تنها در ف آمده بود، می‌توانستیم آن را به حساب گویش کاتب بگذاریم، ولی تأیید آن در برخی از دست‌نویس‌های دیگر جای چنین گمانی را نمی‌گذارد، بلکه دلیل بر این است که فردوسی و احتمالاً مأخذ او و نیز در پهلوی این نام‌ها را با ت نوشته بودند، ولی به سبب رواج این نام با ث ریخت دیگر رفته‌رفته جای خود را به ث داده، ولی تنها در ف باقی مانده و گهگاه در برخی از دست‌نویس‌های دیگر از قلم کاتب جان به در برده‌است (خالقی مطلق ۱۳۸۶-۱۳۸۷، ص ۲۲۷).

وی در جای دیگر در مورد دست‌نویس سن ژوزف می‌نویسد:

اغریرت: این نام را همه‌جا با «ت» می‌نویسد و نه با «ث» (یکم ۲۹۱ / ۸۹، ۷۶؛ ۲۹۵ / ۱۵۰، ۱۵۳، ص ۷۷؛ دوم ۳۳۵ / ۱۹۷۷، ص ۱۸۰) و جاهای دیگر، ولی «کیومرت» و «طهمورت» را با «ث» نوشته‌است، مگر یک بار «طهمورت» در عبارت سرنویس (ص ۶). این سه نام در ف همه‌جا و در برخی دست‌نویس‌های دیگر اندک‌شمار با «ت» آمده‌است و در پیرایش ما نیز همه‌جا با «ت» آمده‌است و درست نیز همین ریخت است که اکنون ژ نیز آن را تأیید می‌کند. سپس‌تر این نام‌ها به گونه ریختی که بیشتر رواج داشته، یعنی با «ث» درآمده‌اند، ولی ریخت کهن‌تر نیز گهگاه و بیشتر از همه در ف و سپس در ژ بر جای مانده‌است (خالقی مطلق ۱۳۸۸، ص ۲۰۳).

همین مطلب به عین عبارت در خالقی مطلق (۱۳۸۹، ص ۷۱) نیز تکرار شده‌است.

اکنون واقعیت این ضبط‌ها را خلاصه می‌کنیم تا ببینیم می‌توانیم نتیجه‌ای راجع به صورت قدیم‌تر و نیز صورت تحول‌یافته آن‌ها بگیریم یا نه. از میان سه نام مورد بحث، تلفظ «اگریرث» قدیم‌ترین و منظم‌ترین تلفظ است، یعنی شکل اوستایی آن a ra a- است که به صورت کلمه‌ای عالمانه به شکل a r a به پهلوی رسیده است. اگر این کلمه یک کلمه معمولی بود باید به شکل a /gr rah به پهلوی می‌رسید، اما صورت تحول‌یافته آن براساس قاعده تبدیل / / به a r at /t/ «اگریرت» است و چنان‌که می‌بینیم این تلفظ بیشتر از تلفظ‌های «گیومرت» و «طهمورت» در نسخه‌های شاهنامه دیده می‌شود، اما «گیومرت» و «طهمورت» این حالت را ندارند. «گیومرت»، چنان‌که در بالا دیدیم، در حالت معمولی / / ندارد و این صامت تنها در حالت اضافه مفرد در آن ظاهر می‌شود. تلفظ صورت معیار کلمه که در خط پهلوی gywkmrt نوشته می‌شود باید در پهلوی Gay mard باشد و این صورت لااقل در یک متن فارسی، یعنی نصیحةالملوک غزالی (ص ۸۵ و ۸۷ که به صورت «کیومرد» نوشته شده است) دیده می‌شود. نسخه بدل این کلمه در این کتاب «کیومرت» و «کیومرت» است. در متن کتاب (ص ۸۹) صورت «کیومرت» نیز دیده می‌شود. همچنین در ترجمه عربی این بخش این نام به صورت «کیومرت» ضبط شده است (همان، ص ۸۶ حاشیه). صورتی از این نام که در متون مانوی آمده G hmrđ = gyhmwrđ است (SUNDERMANN 1979, MACKENZIE, p. 38) در Durkin-Meisterernst, p. 170, 101, 128. marətan- صفت نسبی از «مرد»^۱ است که

۱. در فارسی نیز «مرد» به ضم اول به کار رفته است:
وگرسردی مزاج مرد باشد

قضییش وقت حاجت کُند باشد

(دانشنامه میسری، ص ۱۵).

در تفسیر شتقشی «مردم» نیز با ضبط «مردم» آمده که احتمال تأثیر هجای دوم بر اول نیز در آن متفی نیست (نیز گزاره‌ای...، ص ۷۱ و ۷۸؛ نیز صادقی ۱۳۸۸، ص پنجاه و پنج). امروز نیز در بعضی نقاط خراسان و تاجیکستان «مردم» به ضم میم اول تلفظ می‌شود. یکی از شعرای عرب در دو بیت که جاحظ در البیان و التبیان (ج ۱، ص ۱۴۲) نقل کرده به تلفظ «مرد» اشاره کرده است:

بأیدی رجال ما کلامی کلامهم یسومونی مُردا و ما انا و المُردُ

(در دست مردانی که زبان من زبان آنان نیست / مرا «مرد» می‌نامند و من «مرد» نیستم).

بارتولومه آن را به *menschlich* برگردانده‌است. *murd* نیز تلفظی از «مرد» است که ظاهراً در بعضی نقاط ایران رواج داشته‌است، اما معنی دیگر آن «میرا» است. جزء اول کلمه به معنی «زندگی» است. بنابراین «گیومرد» یعنی «زندگی میرا یا انسانی». در یک متن مانوی به فارسی میانه کلمه *Murdy ng* به معنی نخستین زن در اساطیر ایرانی است (SUNDERMANN 1979, p. 101, 128; Durkin-Meisterernst, p. 234)، همان که در جاهای دیگر به صورت «مشیانگ» (مشیانه) و «ملهیانه» آمده‌است. جزء اول این کلمه نیز همان کلمه «مُرد» است. بنابراین در کنار ضبط مکزری با *t-* باید یک ضبط با *d-* و نیز، چنان‌که قبلاً گفتیم، یک ضبط با *-* در نظر گرفت. کلمه سوم، یعنی «طهمورث» از هر دو آن کلمات مسئله‌برانگیزتر است. صورت اوستایی این نام *Taxma-Urupa-* است (BARTHOLOMAE, c. 1532) که باید طبق قاعده در پهلوی تلفظی نزدیک به *Tahm ap/b* داشته باشد. در متن‌هایی مانند دینکرد و بندهشن نیز املاهای کلمه یعنی *t hmwl p* تلفظی نزدیک به آوانویسی فوق را القا می‌کند (بندهشن ایرانی، ص ۲۲۸، سطر ۸ و ص ۲۳۹، سطر ۲؛ *Dēnkard V, p. 434, 1.5; VII, p. 594, 1.21-22*)، اما در متن‌های متأخرتر املاهای کلمه به صورت *t hmwryt* آمده (تفضلی ۱۳۴۸، ص ۱۱۱، سطر ۵). احمد تفضلی درباره این املا چنین توضیح داده‌است:

گاهی حرف **و** و **ا** در آخر کلمات به صورت متصل **رو** نوشته می‌شود و ترکیب از نظر شکل با حرف «ت» پهلوی یکسان است. از همین قبیل است املاهای کلمه *tahmurip* ... که به صورت **تاهمورث** نوشته می‌شود و این املا سبب شده‌است که این کلمه را به غلط «تهمورث»، «تهمورث» بخوانند (ص ۲۵۳).

توضیح تفضلی ساده‌انگارانه است، زیرا بسیار بعید است که کلمه معروفی مانند «تهمورث»، که تقریباً اکثر ایرانیان آن دوره با آن آشنا بوده‌اند، از روی خط، که مختص

→

«مُرد» در عربی جمع «امرد» است. شاعر تعجب می‌کند که ایرانیان او را «امرد» نامیده‌اند، درحالی‌که او را «مُرد» = مُرد خطاب می‌کرده‌اند (بهار ۱۳۲۱، ج ۱، ص ۴۱۷ و ۴۱۸). البته عبدالسلام هارون آن را در متن «مُرد» ضبط کرده‌است.

اقلیتی از ایرانیان بوده‌است، تغییر تلفظ دهد. آنچه بیشتر محتمل است این است که در این کلمه یک تبدیل آوایی یا اصلاً یک تغییر قیاسی رخ داده باشد، یعنی ممکن است $Tahm\ af$ به $Tahm\ ab$ یا $Tahm\ a\beta$ تبدیل شده باشد (ب) یک سایشی دولبی واکدار با تلفظی میان تلفظ v و b است). سپس صامت سایشی پایان یکی از این دو صورت ($Tahm\ raf$ و $Tahm\ ra\beta$) به دلیل اشتراک در سایشی بودن به سایشی میان‌دندانی / / «ث» تبدیل شده باشد. خوشبختانه شاهدی در دست است که «طهمورت» در آن با «ف» نوشته شده‌است و می‌تواند مؤید این نظر باشد. این شاهد نامی به صورت $Pab\ n\bar{f}am\ r\ f$ است که بر روی یک مُهر ساسانی، همراه با تصویر، آمده و یوستی آن را ذکر کرده و مرجع خود را *Journal Asiatique*، سال هشتم، شماره 15، مقاله Thomas و مقاله خودش در *Zeitschrift der deutschen morgenländischen Gesellschaft* (vol. 46, pp. 282) (مجله انجمن شرق‌شناسی آلمان) معرفی کرده‌است (Justi, p. 241) بارتولومه (col. 1532). نیز می‌گوید Taxmo-Urupi- بعدها به $Taxm\ ras$ و $Taxm\ raf$ بدل شده‌است. احتمالاً وی صورت $Taxm\ raf$ را در متنی دیده بوده‌است. برای عکس این تبدیل، یعنی تبدیل / / به /f/ شواهدی موجود است که در ادامه به آن‌ها خواهیم پرداخت. چنان‌که قبلاً اشاره کردیم، این امر نیز منتفی نیست که «طهمورت» تلفظی قیاسی باشد و این کلمه به قیاس با «اگریرث» تغییر کرده باشد.

تحول /p/ به / / در «طهمورت»، ظاهراً در اواخر دوره ساسانی و اوایل دوره اسلامی انجام گرفته، زیرا در متونی مانند دینکرد و بندهشن که به منابع کهن‌تر متکی‌اند این کلمه با p آمده‌است. شاید املائی که در مینوی خرد آمده نشان‌دهنده مرحله پایانی این تبدیل باشد. در این صورت باید به یک مرحله میانی در تحول این کلمه قائل باشیم، به این صورت که $Tahm\ \bar{ora}p$ ابتدا به $Tahm\ \bar{ora}\theta$ تبدیل شده و در مرحله‌ای دیگر $Tahm\ \bar{ora}\theta$ به $Tahm\ \bar{ori}\theta$ تغییر یافته باشد.

اکنون برای به‌دست آوردن سرنخی از زمان تحول / / به /t/ در زبان فارسی به بررسی ضبط کلمات مورد بحث در منابع عربی و فارسی - غیر از شاهنامه - می‌پردازیم.

در کتاب العین خلیل بن احمد فراهیدی (قرن دوم) «طهمورث» به شکل «طُخْمورث» ضبط شده‌است (فراهیدی، ج ۴، ص ۳۳۹). اگر حرف «خ» اشتباه چاپی یا خطای کاتب نباشد، شاید نشان‌دهنده تلفظی از این کلمه باشد که به تلفظ اصلی آن نزدیک است، اما ضمه آن معلوم نیست از کجا آمده‌است. شاید تلفظ کلمه در عربی «طُخْمورث» بوده و ضمه اول به قرینه ضمه هجای سوم کلمه به وجود آمده‌است. یادآوری می‌شود که صاحب قاموس این کلمه را به شکل «طحمورث» آورده و آن را معرب دانسته‌است (فیروزآبادی، ج ۱، ص ۱۷۵). سایر فرهنگ‌های عربی این کلمه را نیاورده‌اند. فیروزآبادی ظاهراً این کلمه را از کتاب العین گرفته‌است.

در تاریخ یعقوبی (قرن سوم) «گیومرت» تصحیف شده و به صورت «سبومرت» درآمده و هوتسما آن را به صورت «شیومرت» (!) چاپ کرده، اما «طهمورث» به همین صورت آمده‌است (یعقوبی ۱۸۸۳، ص ۱۷۸). در البلدان یعقوبی نیز «طهمورث» به همین صورت آمده‌است (یعقوبی ۱۸۸۹، ص ۲۰).

در کتاب الخراج قدامة بن جعفر (متوفی در ۳۳۷ هجری) «گیومرت» به صورت «جیومرت» ضبط شده‌است (قدامه، ص ۲۳۴).

در تاریخ طبری (متوفی در ۳۱۰ هجری)، چنان‌که ذکر شد، «گیومرت» همیشه به صورت «جیومرت»، و «طهمورث» همه‌جا به صورت «طهمورث» آمده‌است (برای جیومرت همان، سری اول، ج ۱، ص ۱، ۱۷ (۳ بار)، ۱۴۷ (۲ بار)، ۱۴۸ (۲ بار)، ۱۴۹، و غیره و برای «طهمورث» سری اول، ج ۱، ص ۱۷۴ (۳ بار)، ۱۷۹ (۲ بار)، ۱۸۳، و ۲۰۶).

در مختصر کتاب البلدان ابن فقیه «طهمورث» به شکل «طهُومَرث» ضبط شده (ابن فقیه، ص ۱۹۵ و ۳۱۹)، اما در صفحه ۲۶۵ به صورت «طهمورث» آمده‌است. در کتاب البلدان او (ص ۵۳۳ و ۶۱۲) نیز به صورت «طهمورث» چاپ شده‌است.

در التنبیه و الاشراف مسعودی (نیمه اول قرن چهارم) «گیومرث» به شکل «جیومرت» (ص ۸۵ [سه بار] و ۱۳۷) و «کیومرت» (ص ۹۳ و ۱۹۷) ضبط شده است. همچنین است در مروج الذهب او، جلد ۱، صفحه ۷۸، اما در جلد ۲، صفحه ۱۰۵، ۱۰۸ و ۱۱۰ به صورت «کیومرت» آمده است. «طهمورث» هم در التنبیه به همین صورت ضبط شده است (ص ۸۵ و ۹۱).

در اعلاق النفیسه «طهمورث» به شکل «طهومرث» آمده، اما دخویه، مصحح کتاب، آن را به صورت «طهمورث» چاپ کرده است (ابن‌رسته، ص ۱۹۹).

در المسالک و الممالک اصطخری، در متن «طهمورث» به همین شکل، اما در دو نسخه آن به صورت «طهمورث» آمده است (اصطخری، ص ۲۵۹). در ترجمه فارسی آن (ص ۲۰۵) نیز «طهمورث» آمده است.

در سنی ملوک الارض حمزه اصفهانی «کیومرث» به همین صورت (ص ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۹ [سه بار]، ۲۴)، اما در صفحه ۴۴ دو بار و در صفحه ۴۵ یک بار، به شکل «کهومرث» آمده است. «طهمورث» نیز در صفحه‌های ۱۲، ۲۰، ۲۳، ۲۴، ۳۴، ۱۲۸ (۲ بار) به همین شکل آمده است، اما در عکس دو نسخه خطی آن، که در کتابخانه مرکزی تهران نگهداری می‌شود، ضبط این کلمات با ضبط متن چاپی متفاوت است، به این شرح: در نسخه لیدن Warn94 (فیلم ۳۴۲۸ کتابخانه مرکزی) «کیومرث» دو بار به صورت «کیومرث»، اما «طهمورث» یک بار به شکل «طهمورث» و یک بار با ضبط نامشخص آمده است. در نسخه دیگری از آنکارا (فیلم ۳۷۸۴ کتابخانه مرکزی) «کیومرث» دو بار به همین صورت، یک بار به صورت «کیومرث» و یک بار بدون نقطه آمده است.

در مفاتیح العلوم خوارزمی (نیمه دوم قرن چهارم) «گیومرث» در متن به صورت «کیومرث» و در حاشیه، از یک نسخه به شکل «کیومرث» و از نسخه دیگر به صورت «کنومرث» آمده است (خوارزمی، ص ۹۸). طهمورث نیز در متن به همین صورت و در حاشیه از دو نسخه به صورت «طهمورث» آمده است (ص ۹۹).

در آثار الباقیه بیرونی «کیومرث» (چاپ زاخائو، ص ۲۳، ۲۴، ۱۰۳، ۱۰۶؛ چاپ اذکایی، ص ۳۰، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۳، ۲۴۳، و ۲۶۶) و طهمورث (چاپ زاخائو، ص ۲۴، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۸ و ۲۲۴، چاپ اذکائی، ص ۲۰، ۲۹، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۳، و غیره) به همین شکل آمده‌است.

در غررالسیر ثعالبی «اغریرث» (ص ۱۱۲-۱۱۴، ۱۲۲ و بعد و ۱۲۵-۱۲۸)، «کیومرث» (ص ۷-۱۸) و «طهمورث» (ص ۷-۱۰ و ۳۱) با همین ضبطها آمده‌است.

در تاریخ بلعمی «کیومرث» در صفحات متعدد به همین صورت و «طهمورث» در صفحه‌های ۱۲۶، ۱۲۹، و ۱۳۰ با همین ضبط چاپ شده‌است. در تاریخ‌نامه طبری «کیومرث» گاهی به همین شکل و گاهی به صورت «گیومرث» چاپ شده‌است (ص ۴، ۵، ۷، ۸۲، ۸۵، ۸۸، ۸۹، ۸۷۴، ۸۷۷)، اما «طهمورث» همیشه به همین شکل نوشته شده‌است (ص ۸۶، ۸۹، ۹۰، ۸۷۷ و ۸۷۸).

در الفهرست ندیم «کیومرث» به شکل «جیومرث» آمده‌است (ندیم، ج ۱، بخش ۱، ص ۳۰).

در گیهان‌شناخت قطان مروزی «طهمورث» یک بار به شکل «طهمورت» (چاپ عکسی، ص ۱۷۶ = متن چاپی، ص ۱۸۴) و دو بار به صورت «طهمورث» ضبط شده‌است (چاپ عکسی، ص ۱۷۵ = متن چاپی، ص ۱۸۴).

در البدء و التاریخ مطهر بن طاهر مقدسی «کیومرث» و «طهمورث» به همین صورت آمده‌است (ج ۳، ص ۱۳۸، ۱۳۹، و ۱۴۴، و ترجمه فارسی، ج ۱، ص ۳۲۱، ۳۳۳، ۴۱۶، ۴۲۰، ۴۹۹ [کیومرث]، و ص ۴۲۵، ۵۰۰، و ۶۱۶ [طهمورث]).

در نزهت‌نامه علایی «کیومرث» با همین ضبط آمده‌است (رازی، ص ۳۴۲).

در عجائب‌المخلوقات طوسی «کیومرث» به شکل «کیمرت» (ص ۳۵۱)، اما «طهمورث» به همین شکل آمده‌است (ص ۱۱۹، ۲۶۹، ۳۵۱، و ۳۶۴). در مجمل‌التواریخ و القصص «کیومرث» و «طهمورث» با همین ضبطها آمده‌اند (نمایه کتاب).

در تجارب‌الامم مسکویه این دو نام با «ت» / «ت» آمده‌اند (ج ۱، ص ۵۲: «طهمورت»؛ ص ۵۱ و ۵۴: «جیومرث»).

حال تلفظ «کیومرث» و «طهمورث» را در آثار مورد بحث دسته‌بندی می‌کنیم: مؤلفانی که «کیومرث» را با «ت» ضبط کرده‌اند عبارت‌اند از طبری (متن عربی)، قدامه‌بن جعفر، مسعودی (در بعضی موارد)، خوارزمی (چهار نسخه آن)، ترجمه بلعمی، ندیم، غزالی، مسکویه، یک نسخه حمزه اصفهانی، طوسی، بنداری و احتمالاً یعقوبی، اما مؤلفانی که آن را با «ث» ضبط کرده‌اند عبارت‌اند از حمزه اصفهانی (یک یا دو نسخه خطی و متن چاپی)، بیرونی، خوارزمی (در متن)، ثعالبی، بلعمی (در چاپ بهار و گاهی در چاپ روشن)، مجمل‌التواریخ و القصاص.

مؤلفانی که «طهمورث» را با «ت» ضبط کرده‌اند عبارت‌اند از خلیل‌بن احمد، طبری (متن عربی)، ابن فقیه، اصطخری (دو نسخه آن)، مسکویه، حمزه اصفهانی (یک یا دو نسخه خطی آن)، بنداری و خوارزمی (دو نسخه آن).

مؤلفانی که این نام را با «ث» آورده‌اند اینان‌اند: یعقوبی در البلدان و تاریخ، ابن فقیه، مسعودی، ابن‌رسته، اصطخری (متن)، ترجمه فارسی اصطخری، حمزه اصفهانی (متن چاپی و یک نسخه خطی)، خوارزمی (متن)، بیرونی ثعالبی، بلعمی (چاپ بهار و روشن) و بنداری.

چنان‌که دیده می‌شود ضبط «کیومرث» با «ت» بیشتر از ضبط آن با «ث» است (تقریباً ۱۱ مورد در برابر ۶ مورد)، اما ضبط «طهمورث» با «ث» بسیار بیشتر از ضبط آن با «ت» است (۱۳ مورد در برابر ۷ مورد).

از این جمع‌بندی چند نکته مشخص می‌شود؛ نخست اینکه معلوم می‌شود این دو کلمه از همان قرون آغازی بعد از اسلام دو تلفظ داشته‌اند. دوم اینکه ضبط این دو کلمه با «ث» و «ت» هم در متون عربی دیده می‌شود و هم در متون فارسی. سوم اینکه ضبط «طهمورث» که «ث» آن اصلی نیست در همان قرن‌های اولیه با این صامت بسیار رایج بوده و ظاهراً به اواخر فارسی میانه می‌رسیده‌است (نیز ص ۲۵). چهارم اینکه ضبط «کیومرث» با «ت» به دلیل رواج آن نزد نویسندگان عرب و ایرانی ظاهراً تلفظ اصلی این کلمه در فارسی میانه بوده، ولی ضبط فرعی کم‌بسامدتر «گیومرث» نیز در

کنار آن متداول بوده و بعدها، شاید تحت تأثیر «طهمورث»، بر ضبط با «ت» غلبه کرده‌است و همچنان‌که دیدیم یک ضبط باقاعده، ولی نادر «گیومرد» هم در کنار آن وجود داشته‌است. پنجم اینکه ضبط «گیومرت» احتمالاً دنباله «گیومرت» فارسی میانه بوده و در نتیجه تبدیل «ث» به «ت» در فارسی دری به‌وجود نیامده‌است.

در این میان معلوم نیست که فردوسی این کلمات را چگونه تلفظ می‌کرده‌است، با «ث» یا با «ت»؟ شاید اینکه بیشتر نسخه‌های شاهنامه این کلمات را با «ث» ضبط کرده‌اند نشان از این باشد که تلفظ فردوسی نیز همین بوده‌است. به احتمال قوی ایرانیان از قرن پنجم به بعد، به‌ویژه در خراسان، «ث» در این کلمات را مانند «ث»‌های عربی s تلفظ می‌کرده‌اند.

تلفظ / /، از آنجاکه تلفظ نادری بوده و به‌ویژه در خراسان کم‌کاربرد بوده، به‌سرعت تحول پیدا کرده‌است. تحول / / به چهار شکل بوده‌است:

۱. تبدیل آن به /t/. مثال‌های این تحول را در صفحات قبل دیدیم. مثال‌های ذکرشده مربوط به مناطق شمال و شرق و غرب ایران بود، اما در جنوب ایران نیز، که / / از دوره باستان تا دوره اسلامی در تعدادی از کلمات به‌کار می‌رفته، این تحول اتفاق افتاده‌است. در گویش شیرازی قدیم «ث» در کلمه «تُخَن» (سخن) در بعضی نسخه‌ها به «ت» بدل شده‌است. همچنین «ث» در فعل «أُتْنَزت» در بعضی دست‌نویس‌های دوره یا دوره‌های بعد به «ت» بدل شده‌است (صادقی ۱۳۹۱، ص ۱۱-۱۳). «تُل» (سال) در تله (ساله) نیز در بیت شیرازی سعدی در گلستان از میان تله نسخه معتبر مورداستفاده در چاپ غلامحسین یوسفی در دو نسخه به‌صورت «تله» آمده‌است (صادقی ۱۳۹۰، ص ۳۹۴). «تُخَن» در اشعار شاه‌داعی (قرن نهم) همه‌جا به شکل «تُخَن» و «تُخَه» به‌کار رفته که نشان‌دهنده تحول کامل / / به /t/ در قرن نهم است (صادقی ۱۳۹۱، ص ۱۲). امروز نیز کناره‌های خلیج فارس در بعضی از کلمات اثر این تبدیل دیده می‌شود. «عثمان» در آن نواحی به‌صورت «عثمان» به‌کار می‌رود (ساعدی، ص ۹۸ و ۱۰۶). «کُرَاث» به معنی «تره» در گویش دشتستان به‌صورت korrât تلفظ می‌شود (برازجانی، ص ۵۳۳). «تُفل» عربی (=

تفاله) در فارسی به صورت «ثلف» درآمده (نزهت‌نامهٔ علائی، ص ۵۶۳)، سپس به «تلف» بدل شده است. «تلف» امروز در شیراز به صورت *tolf* (و نیز *sof*) تلفظ می‌شود (بهروزی، ص ۱۵۶). در یزد نیز *tolf* تلفظ می‌شود (افشار، ص ۶۶). همین کلمه است که در تهران به قیاس با «دُبَاله» و «نخاله» به شکل «تُفاله» درآمده است. تلفظ‌های «اغیرت» و «طهمورت» و «آبتین» در شاهنامه، نسخهٔ فلورانس و «تیش» در فارسی جهرمی به معنی «شپش» که، قبلاً نقل شد، نیز مثال‌های دیگر این تبدیل است.

۲. تبدیل آن به /s/. مثال‌های این تبدیل به دورهٔ میانهٔ زبان‌های ایرانی برمی‌گردد. تلفظ‌های *sw n* *Asb n* (اثفیان) و *Srit* (اثرط)، که قبلاً نقل شد، مثال‌های این تبدیل در زبان پهلوی است. «وسنی» (هو) نیز از *hapa ni* اوستایی گرفته شده است. «ثاویه» نیز در بعضی نسخه‌های فارس‌نامهٔ ابن بلخی به شکل «ساویه» آمده است. همچنین «ثکان» به «سکان» بدل شده است (بالا). «دیگ‌آثال» (نزهت‌نامهٔ علائی، ص ۴۵۳) در یک نسخه به شکل «اسال» ضبط شده است. مثال‌های «مسیلک» در دوانی و «سلف» در شیرازی نیز در بالا نقل شد. «تفاله» نیز در قم به شکل *sefle* تلفظ می‌شود. امروز نیز ایرانیان همهٔ «ث»‌های عربی را به شکل /s/ تلفظ می‌کنند. /های انگلیسی در کلماتی مانند «مکبث»، «اولیور نرت»، «کامن ولث»، و «بلوتوث» نیز به شکل /s/ تلفظ می‌شوند. به تقابل *ah-* (گفتن) در فارسی باستان با *sah-* در اوستایی و *at-* (سال) فارسی باستان با *sarad-* اوستایی نیز توجه شود که هر چند معرف تبدیل / / به /s/ در دورهٔ باستان نیست، اما در هر حال در آن دوره تناوب (*alternation*) این دو تلفظ در دو گویش از یک زبان را نشان می‌دهد.

گرایش به تبدیل /های عربی به /s/ در زبان فارسی ظاهراً از حدود قرن چهارم به بعد پیدا شده است. چنان‌که دیدیم ابوحاتم رازی (آغاز قرن چهارم) می‌گوید ایرانیان «کثیر» را «کتیر» تلفظ می‌کنند. البته این احتمال هم هست که این تبدیل مربوط به منطقهٔ ری باشد و در نقاط دیگر ایران «کثیر» به شکل «کسیر» تلفظ می‌شده است. اینکه /s/ در این کلمات جای /t/ را گرفته باید دارای زمینه‌ای قوی باشد، یعنی باید قبلاً در مناطقی از

ایران که دارای نفوذ فرهنگی بوده‌اند به کار رفته باشد. این مناطق نمی‌تواند جای دیگری جز خراسان باشد. به احتمال قوی فردوسی «ث»های عربی را «س» تلفظ می‌کرده نه «ت». ظاهراً در هیچ‌یک از نسخه‌های کهن شاهنامه اثری از تبدیل «ث» عربی به «ت» دیده نمی‌شود.

۳. در چند کلمه عربی و سریانی و آرامی که بیشتر نام گیاهان و گیاهان دارویی و بعضی داروها است // به // بدل شده‌است. مثال‌های این تبدیل عبارت‌اند از «مارقشیشا» تقریباً در تمام متون طبی، در برابر «مرقشیشا» در دانشنامه میسری (ص ۳۷)، و نزهتنامه علائی (ص ۲۶۷)؛ (شیاف) «مامِشا» (ضرورت شعری به جای «مامیشا») (دانشنامه، ص ۵۳، ۶۱، ۶۲، ۸۷، ۱۷۱ و ۲۱۲)؛ نیز «مامیشا» (ص ۳۳)؛ «شلیشا» (نزهتنامه علائی، ص ۶۰)، در مقابل «شلیشا» در سایر منابع. در دانشنامه میسری (ص ۲۷) «عَرَطْنِشا» نیز در اصل نسخه به صورت «عَطْنِشان» آمده که ظاهراً مصحف «عَرَطْنِشا» است. بالاخره باید از «ترشیز» یاد کرد که منابع اسلامی اصل آن را «طُرِثِث» (مصرغ «طُرثوث»، نام گیاهی، دانسته‌اند. یاقوت (ج ۱، ص ۸۳۶) آن را به شکل «ترشیش» ضبط کرده، برای شرح آن به «طُرِثِث» ارجاع داده‌است و ذیل «طُرِثِث» نوشته: «طُرِثِث» نام ناحیه و قریه‌های متعددی است و مرکز آن «طُرِثِث» است و اهل خراسان امروز این ناحیه را «ترشیش» می‌گویند (ج ۳، ص ۵۳۴ و ۵۳۵). همو ذیل «طُرشیز» می‌گویند «طُرشیز» امروز در دست ملاحظه است که آن را «ترشاش» می‌نامند. پس این محل سه نام دارد (ج ۳، ص ۵۲۸)، اما سمعانی (ج ۹، ص ۷۲، ذیل «طُرِثِثِ») می‌گوید «طُرِثِث» نام ناحیه بزرگی از توابع نیشابور است که به فارسی «ترشیز» نامیده می‌شود. وی ذیل «زورابذی» «ترشیز» را به صورت «ترشید» نقل کرده‌است (ج ۶، ص ۳۴۱). ظاهراً قول یاقوت که «طُرِثِث» را نام ناحیه و «ترشیش» را نام مرکز آن می‌داند درست نیست و «طُرِثِث» نام ناحیه و مرکز آن بوده که به «ترشیش» بدل شده‌است. البته ابوعبدالله مقدسی «طُرِثِث» را غالباً به صورت «طُرِثِث» آورده‌است (ص ۵۰، ۳۱۸، ۳۰۰ حاشیه، و ۳۷۲). او فقط یک بار (ص ۳۵۱) کلمه را «طُرِثِث» ضبط کرده‌است. چنان‌که می‌بینیم در «ترشیش» هر دو «ث» به «ش» بدل شده‌است. «ترشیز»

نیز مبدل «ترشیش» با ناهمگون‌شدگی «ش» پایانی کلمه و تبدیل آن به «ز» است. «ترشاش» هم اماله معکوس «ترشیش» است که ظاهراً با یای مجهول تلفظ می‌شده است! کلمه «ارژنگ» نیز، که تاکنون کسی توجهی از آن به دست نداده، ظاهراً در همین مبحث باید توجه شود. صورت پارسی این کلمه rdahang، اما صورت فارسی آن چنان که دیدیم «ارثنگ» است. «ارثنگ» ظاهراً به سه صورت تحول پیدا کرده است: «ارتنگ»، «ارسنگ» (دیوان قوامی رازی، ص ۳۸)، و «ارژنگ». احتمال می‌رود که «ارثنگ» ابتدا به «*ارشنگ» بدل شده و «*ارشنگ» با واگذار شدن / / بعد از /r/ به «ارژنگ» تغییر پیدا کرده باشد.

۴. در چند کلمه / / به /f/ بدل شده است. در الابنیه (برگ ۲۳ پشت) «عرطینتا» به شکل «عرطیفه» ضبط شده است. در یکی از نسخه‌های غورالسیر ثعالبی نیز «اغریث» به شکل «اغریف» آمده است (ثعالبی، ص ۱۱۲ حاشیه). مثال قدیم‌تر آن تبدیل / / در ra taona- به /f/ در «فریدون» است. در برخی زبان‌های دیگر نیز این تبدیل دیده می‌شود، مانند f در کلمه Feodor روسی که مبدل / / یونانی در Theodor است.

در فرهنگ جهانگیری بیت زیر از فرخی به شاهد کلمه «ارسنگ» آمده، اما در دیوان فرخی به جای «ارسنگ»، «ارثنگ» ضبط شده است. یادآوری می‌شود که چاپ دیوان فرخی مبتنی بر نسخه‌های متأخر است:

همی تافت از پرنیان روی خویش نگاری ست گویی بر ارسنگ مانی

(فرخی، ص ۳۸۳: ز ارتنگ)

در فرهنگ قواس نیز بیت زیر از فرخی به شاهد ارسنگ (در حاشیه: ارشنگ) آمده که در لغت فرس اسدی به جای «ارسنگ» در بیت مورد نظر «ارثنگ» آمده است:

هزاریک زان کاند سرشت او هنر است نگار و نقش همانا که نیست در ارسنگ

(دیوان، ص ۲۰۹)

در هر حال ضبط «ارسنگ» در این منابع و نیز در دیوان قوامی رازی مشکوک به نظر

می‌رسد.

بعدالتحریر:

درباره تلفظ «ث» در قرون اولیه اسلامی. مانویان در نوشته‌های فارسی خود به خط مانوی، که در سده‌های سوم و چهارم هجری نوشته شده‌اند، «ث» عربی در کلمات «مَثَل» و «تثلیث» را با حرفی که معادل است نوشته‌اند، چون این حرف برای نشان دادن «ذ» نیز به کار رفته، برای نشان دادن «ث» آن را به صورت مکرر، یعنی ، که بالای آن‌ها را به هم وصل کرده‌اند ثبت کرده‌اند (HENNING, W. B. (1962), Persian poetical manuscripts from the time of R dak , *A Locust's Leg*, Studies in honour of S. H. Taqizadeh, (London, p. 91). طبیعی است که از روی این برگردان‌ها نمی‌توان دریافت که تلفظ واقعی «ث» در آن عهد چه بوده است.

دوست جوان فاضل، آقای پژمان فیروزبخش، یادداشت زیر را در اختیار نگارنده گذاشت:

نام حارث بن عبدالله بر روی سکه‌اش به خط پهلوی که در سال ۶۵ هجری در دشت میشان خوزستان ضرب شده چنین آمده است: h³lt'y³pdwl³ (حسن رضایی باغبیدی، سکه‌های ایران در دوره اسلامی، از آغاز تا برآمدن سلجوقیان، تهران، سمت، ۱۳۹۳، ص ۵۱). در همین کتاب (ص ۸۷)، نام اشعث، حکمران شوش در نیمه دوم قرن اول هجری بر روی سکه‌اش که در شوش ضرب شده به صورت [A s=]³ نوشته شده است.

دوگانگی املائی «ث» بر روی این دو سکه نشان‌دهنده دوگانگی تلفظ «ث» عربی در فارسی، به شکل t و s، در قرن اول هجری است و این نکته اطلاع بسیار گران‌بهایی است. فیروزبخش دو مثال زیر به خط مانوی را نیز از کتاب زیر یادداشت کرده است:

n³r ثار، ykt³ ثقة

(De Blois, F. et al. (2006), *Dictionary of Manichaean Texts*, vol. II, Brepols (Belgium), p. 103, 108).

البته ممکن است املائی h³lt³ نماینده تلفظ / / نیز باشد، هرچند این احتمال ضعیف

است.

منابع:

- ابن بطلان بغدادی (۱۳۵۰)، ترجمه تقویم الصحه، از مترجمی نامعلوم، به تصحیح غلامحسین یوسفی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- ابن بلخی (۱۹۲۱ میلادی / ۱۳۳۹ هجری)، کتاب فارس‌نامه، به تصحیح گای لیسترانج و رینولد این نیکلسون، اوقاف گیپ، لوزاک، لندن.
- ابن حوقل، ابوالقاسم (۱۹۳۸-۱۹۳۹ میلادی)، کتاب صورة الارض، به تصحیح جی، اچ، کرامرس، چاپ دوم، بریل، لیدن، ۲ جلد.
- ابن رسته، ابوعلی احمد (۱۸۹۱ میلادی)، کتاب الاعلاق النفیسه، به تصحیح ام، جی، دخویه، بریل، لیدن.
- ابن فقیه، ابوبکر احمد (۱۸۸۵ میلادی)، مختصر کتاب البلدان، به تصحیح ام، جی، دخویه، بریل، لیدن.
- ابن فقیه، ابوبکر احمد (۱۳۱۶ هجری / ۱۹۹۶ میلادی)، کتاب البلدان، به تصحیح یوسف الهادی، عالم‌الکتب، بیروت.
- ابوالمجد تبریزی، محمدبن مسعود (۱۳۸۱)، سفینه تبریز، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.
- ابودلف مسعرین مُهَلْهَل (۱۹۵۵ میلادی)، الرسالة الثانیه، به تصحیح ولادیمیر مینورسکی، مطبعة جامعة القاهرة، قاهره.
- اخوینی بخاری، ابوبکر ربیع‌بن احمد (۱۳۴۴)، هداية المتعلمین فی الطب، به تصحیح جلال متینی، دانشگاه مشهد، مشهد.
- اخوینی بخاری، ابوبکر ربیع‌بن احمد (۱۳۸۷)، هداية المتعلمین فی الطب، نسخه برگردان نسخه کتابخانه بادلیان آکسفرد، به کوشش ایرج افشار و دیگران، بهرام، تهران.
- اسدی، علی‌بن احمد (۱۸۹۷ میلادی)، کتاب لغت فرس، به تصحیح پاول هرمن، گتینگن.
- اسدی، علی‌بن احمد، مشکلات پارسی دری (= لغت فرس)، عکس نسخه متعلق به حاج محمد نخجوانی، محفوظ در کتابخانه ملی تبریز.
- اشمیت، رودیگر (۱۳۸۲ ب)، «فارسی باستان»، در اشمیت ۱۳۸۲ الف، صفحه‌های ۱۱۰-۱۵۱.
- اشمیت، رودیگر (ویراستار) (۱۳۸۲ الف)، راهنمای زبان‌های ایرانی، ترجمه فارسی زیر نظر حسن رضایی باغبیدی، قفوس، تهران، جلد اول.

- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم بن محمد (۱۹۲۷ میلادی)، کتاب مسالک‌الممالک، به تصحیح ام، جی، دخویه، بریل، لیدن، چاپ دوم.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم بن محمد (۱۳۴۷)، مسالک و ممالک، ترجمه فارسی المسالک و الممالک، به تصحیح ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، چاپ دوم.
- اصفهان‌ی، حمزه بن حسن (۱۳۴۰ هجری قمری)، کتاب سنی ملوک الارض و الانبیاء، مطبعة کویانی، برلن.
- افشار، ایرج (۱۳۴۸-۱۳۵۴)، یادگارهای یزد، انجمن آثار ملی، تهران، دو جلد.
- انوری، اوحدالدین محمد (۱۳۴۷)، دیوان، به تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، جلد ۱، چاپ دوم.
- بزازجانی، طیبه (۱۳۸۲)، سیری در گویش دشتستان، راهگشا، شیراز.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۹۵۶ میلادی)، کتاب فتوح البلدان، به تصحیح صلاح‌الدین منجد، مکتبه نهضة المصریه، قاهره، دو جلد.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۶۴)، فتوح البلدان، ترجمه آذرتاش آذرنوش، سروش، تهران.
- بلعمی، ابوعلی محمد (۱۳۴۱)، تاریخ بلعمی، به تصحیح محمدتقی بهار (ملک‌الشعرا)، اداره کل نگارش وزارت فرهنگ، تهران.
- بلعمی، ابوعلی محمد (۱۳۷۸)، تاریخ‌نامه طبری، به تصحیح محمد روشن، سروش، تهران، پنج جلد.
- بنداری، فتح‌بن علی (۱۳۴۹-۱۳۵۰ هجری قمری / ۱۹۳۱-۱۹۳۲ میلادی)، الشاهنامه، ترجمه شاهنامه به نثر عربی، به کوشش عبدالوهاب عزام، قاهره، چاپ دوم به صورت افست، اسدی، تهران، ۱۹۷۰ میلادی.
- بندهشن ایرانی... (۱۳۵۷)، دست‌نویس ت ۲۵، بخش نخست، به کوشش ماهیار نوایی، کیخسرو جاماسب‌آسا و محمود طاووسی، مؤسسه آسیایی دانشگاه پهلوی، شیراز.
- بهار، محمدتقی (ملک‌الشعرا) (۱۳۲۱)، سبک‌شناسی، ج ۱، تهران.
- بهروزی، علینقی (۱۳۴۸)، واژه‌ها و مثل‌های شیرازی و کازرونی، اداره کل فرهنگ و هنر شیراز، شیراز.
- بیرونی، ابوریحان احمد (۱۳۵۸)، صیدنه، ترجمه ابوبکر کاسانی، به تصحیح منوچهر ستوده و ایرج افشار، شرکت افست، تهران، دو جلد.
- بیرونی، ابوریحان احمد (۱۳۷۰)، کتاب الصیدنه فی الطب، به تصحیح عباس زریاب، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.

بیرونی، Albêrûnî.

بیرونی، ابوریحان احمد (۱۳۸۰)، الآثار الباقیه عن القرون الخالیه، به تصحیح پرویز ادکائی، میراث مکتوب، تهران.

بیهقی، ابوجعفر احمد بن علی (۱۳۶۶-۱۳۷۵)، تاج المصادر، به تصحیح هادی عالم‌زاده، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، دو جلد.

تاج الاسامی (۱۳۶۷)، به تصحیح علی اوسط ابراهیمی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.
تنوی حسینی، عبدالرشید بن عبدالغفور (۱۳۳۷)، فرهنگ رشیدی، به تصحیح محمد عباسی، بارانی، تهران، دو جلد.

تفضلی، احمد (۱۳۴۸)، واژه‌نامهٔ مینوی خرد، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
ثعالبی، ابومنصور عبدالملک (۱۹۰۰ میلادی)، غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، به تصحیح ه. زوتنبرگ، پاریس، چاپ دوم به صورت افست، اسدی، تهران، ۱۹۶۳ میلادی.
جاحظ، عمرو بن بحر (۱۹۵۵ میلادی)، کتاب التریع و التدویر، به تصحیح شارل پلا، المعهد الفرنسی، دمشق.

جاحظ، عمرو بن بحر (۱۳۶۷ قمری / ۱۹۴۸ میلادی)، البیان و التیسین، به تصحیح عبدالسلام محمد هارون، جلد ۱، قاهره.

جرجانی، اسماعیل بن حسن (۱۳۴۵)، کتاب الاغراض الطیبه، چاپ عکسی از روی نسخهٔ مکتوب در ۷۸۹ هجری محفوظ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.

جرجانی، اسماعیل بن حسن (۱۳۸۵)، الاغراض الطیبه و المباحث العلائیه. به تصحیح حسن تاج‌بخش، دانشگاه تهران، تهران، دو جلد.

جعفری، جعفر بن محمد (۱۳۳۸)، تاریخ یزد، به تصحیح ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
حاجی سیدآقایی، اکرم‌السادات (۱۳۹۱)، پژوهشی در شیوهٔ تصحیح تفسیر نسفی، ضمیمهٔ ۲۸ مجلهٔ آیینة میراث، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، تهران.

حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله خوافی (۱۳۷۵-۱۳۷۸)، جغرافیای حافظ ابرو، به تصحیح صادق سجادی، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، تهران، سه جلد.

حدود العالم من المشرق الی المغرب (۱۳۴۲)، به تصحیح منوچهر ستوده، دانشگاه تهران، تهران.
حموی رومی بغدادی، ابو عبدالله یاقوت (۱۸۶۶-۱۸۶۹ میلادی)، کتاب معجم البلدان، به تصحیح فردیناند ووستینفلد، لایپزیک، شش جلد.

- حموی رومی بغدادی، ابو عبدالله یاقوت (۱۹۹۳ میلادی)، معجم الادباء، به تصحیح احسان عباس، دارالغرب الاسلامی، بیروت، جلد ۲.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۶-۱۳۸۷)، «دست‌نویس نویافته از شاهنامه فردوسی»، مجله نامه بهارستان، سال ۸ و ۹، دفتر ۱۳ و ۱۴، صفحه‌های ۲۰۹-۲۸۲.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۸)، «بررسی و ارزیابی شاهنامه سن‌ژوزف»، مجله نامه بهارستان، سال ۱۰، دفتر ۱۵، صفحه‌های ۱۹۳-۲۰۸.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۹)، «بررسی و ارزیابی شاهنامه سن‌ژوزف»، در مقدمه فردوسی، شاهنامه، نسخه‌برگردان از روی نسخه کتابت اواخر سده هفتم و اوایل سده هشتم هجری (کتابخانه شرقی، وابسته به دانشگاه سن‌ژوزف بیروت، شماره 43. Nc. به کوشش ایرج افشار و دیگران، طلایه، تهران، ص ۷۸-۵۷.
- خطیبی بلخی، بهاء‌الدین محمدبن حسین (۱۳۳۸)، معارف، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، اداره کل نگارش وزارت فرهنگ، تهران، جلد ۲.
- دهخدا، علی‌اکبر و دیگران (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا، تهران.
- رادویانی، محمدبن عمر (۱۹۴۹ میلادی)، ترجمان البلاغه، به تصحیح احمد آتش، همراه با عکس نسخه، دانشکده ادبیات دانشگاه استانبول، استانبول.
- رازی، ابوحاتم احمدبن حمدان (۱۹۵۷ میلادی)، کتاب الزینة فی الکلمات الاسلامیة، به تصحیح حسین‌بن فیض‌الله همدانی، المعهد الهدانی للدراسات الاسلامیة، قاهره، دو جلد.
- رازی، شمس‌الدین محمدبن قیس (۱۳۳۸)، المعجم فی معاییر اشعار العجم، به تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، دانشگاه تهران، تهران.
- رازی، شهرمدان بن ابی‌الخیر (۱۳۶۲)، نزهت‌نامه علائی، به تصحیح فرهنگ جهانپور، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، تهران.
- راوندی، محمدبن علی‌بن سلیمان (۱۹۲۱ میلادی)، راحة الصدور و آية السرور، به تصحیح محمد اقبال، بریل، لیدن.
- رزم‌آرا، حسینعلی (زیر نظر) (۱۳۵۵ = ۲۵۳۵)، فرهنگ جغرافیایی ایران، سازمان جغرافیایی کشور، تهران، جلد دهم.
- روایات داراب هرمزدیار (۱۹۲۲ میلادی)، به تصحیح رستم اونوالا، بمبئی، جلد دوم.
- ساعدی، غلامحسین (۱۳۴۵)، اهل هوا، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، تهران.

- ستوده، منوچهر (۱۳۳۲)، فرهنگ گیلکی، نشریه انجمن ایران‌شناسی، تهران.
- سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۶۸)، گلستان، به تصحیح غلامحسین یوسفی، خوارزمی، تهران.
- سلامی، عبدالنبی (۱۳۸۱)، فرهنگ گویش دوانی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران.
- سمعانی، عبدالکریم‌بن محمد (۱۳۸۳ق / ۱۹۶۳م، ۱۳۸۴ق / ۱۹۶۴م، ۱۳۸۵ق / ۱۹۶۶م، ۱۳۹۸ق / ۱۹۷۶م)، الانساب، دائرةالمعارف عثمانیه، حیدرآباد دکن (هند)، جلد‌های ۲، ۳، ۴، ۵، و ۹.
- سمعانی، عبدالکریم‌بن محمد (۱۳۹۵ هجری / ۱۹۷۵ میلادی)، التحبیر فی المعجم الکبیر، به تصحیح منیره ناجی سالم، وزارت اوقاف، بغداد، دو جلد.
- سهمی، حمزه‌بن یوسف (۱۳۸۷ هجری / ۱۹۶۷ میلادی)، تاریخ جرجان، دائرةالمعارف عثمانیه، دکن (هند) چاپ دوم.
- شَنقُشی (۱۳۵۵ = ۲۵۳۵)، گزاره‌ای از بخشی از قرآن کریم، تفسیر شنقشی، به تصحیح محمدجعفر یاحقی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۵۷)، تکوین زبان فارسی، دانشگاه آزاد ایران، تهران.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۸۰)، مسائل تاریخی زبان فارسی، سخن، تهران.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۸۳)، «گویش قدیم کازرون»، مجله زبانشناسی، سال ۱۹، شماره ۱، صفحه‌های ۴۱-۱.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۸۸)، «ویژگی‌های زبانی الابنیه»، در ابومنصور موفق هروی، الابنیه عن حقائق الادویه، نسخه‌برگردان نسخه شماره A.F. 340 کتابخانه ملی اتریش، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، تهران، صفحه‌های سی‌وهفت - هشتادوشش.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۹۱)، «بیت شیرازی سعدی در گلستان»، جشن‌نامه استاد دکتر سلیم نیساری، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، صفحه‌های ۳۹۳-۳۹۹.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۹۲)، «فوائد زبانی و لغوی تصحیح الفصحیح ابن دُرستویه فسایی»، مجله فرهنگ‌نویسی، شماره ۷، صفحه‌های ۲۲-۳.
- طبری، محمدبن جریر (۱۸۷۰-۱۸۸۱ میلادی)، تاریخ الامم و الملوک، به تصحیح دخویه و دیگران، بریل، لیدن، جلد ۱.
- طوسی، محمدبن محمود (۱۳۴۵)، عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات، به تصحیح منوچهر ستوده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.

غزالی، ابوحامد محمدبن محمد (۱۳۵۱)، نصیحة الملوك، به تصحيح جلال همایي، انجمن آثار ملی، تهران.

فخری اصفهانی، شمس (۱۳۳۷)، معیار جمالی، بخش چهارم، به تصحيح صادق کیا، دانشگاه تهران، تهران.

فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۵ هجری)، کتاب العین، به تصحيح مهدی مخزومی و ابراهیم سامرائی، جلد ۴.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، شاهنامه، به تصحيح جلال خالقی مطلق و دیگران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، جلد ۱، ۴، ۶، و ۷.

فیروزآبادی، مجدالدین، قاموس اللغة، دارالجليل، بیروت، ۴ جلد.

قدامة بن جعفر (۱۸۸۹ میلادی)، نبد من کتاب الخراج و صنعة الكتابة، همراه المسالك و الممالک ابن خردادبه، به تصحيح دخویه، بریل، لیدن.

قزوینی، محمد (۱۳۲۲)، «مقدمه قدیم شاهنامه»، هزاره فردوسی، تهران، ص ۱۲۳-۱۴۸.

قَطَّان مروزی، حسن بن علی (۱۳۷۹)، گیهان‌شناخت، چاپ عکسی نسخه محفوظ در کتابخانه آیه‌الله مرعشی، کتابخانه آیه‌الله مرعشی، قم.

قَطَّان مروزی، حسن بن علی (۱۳۹۰)، گیهان‌شناخت، به تصحيح علی صفری آق قلعه، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران.

قفطی، ابوالحسن علی بن یوسف (۱۳۶۹ هجری / ۱۹۵۰ میلادی)، انباه الرواة علی أنباه النُحاة، به تصحيح محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، جلد ۱.

قمی، حسن بن محمدبن حسن (۱۳۱۳ شمسی / ۱۳۵۳ هجری)، ترجمه تاریخ قم، به تصحيح جلال‌الدین طهرانی، تهران.

قمی، حسن بن محمدبن حسن (۱۳۸۵ شمسی / ۱۴۲۷ هجری / ۲۰۰۶ میلادی)، تاریخ قم، به تصحيح محمدرضا انصاری قمی، کتابخانه آیه‌الله مرعشی نجفی، قم.

قوامی رازی، امیر بدرالدین (۱۳۳۴ شمسی / ۱۳۷۴ هجری)، دیوان، به تصحيح میرجلال‌الدین ارموی (محدث)، تهران.

کاتب، احمدبن حسین بن علی (۱۳۴۵)، تاریخ جدید یزد، ابن سینا، تهران.

کرمنی، علی بن محمد (۱۳۶۳ شمسی / ۱۴۰۵ هجری / ۱۹۸۵ میلادی)، تکملة الاصناف، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد.

کرمینی، علی‌بن محمد (۱۳۸۵)، تکملة الاصناف، به تصحیح علی رواقی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، دو جلد.

کلنز، ژان (۱۳۸۲)، «اوستایی»، در اشمیت، رودیگر (ویراستار)، (۱۳۸۲ الف)، صفحه‌های ۷۰ - ۱۰۹. گروسین، هادی (۱۳۸۴)، واژه‌نامه همدانی، هیرمند، تهران.

مافروخی، مفضل‌بن سعد (۱۳۱۲)، محاسن اصفهان، به تصحیح سید جلال‌الدین طهرانی، تهران. مافروخی، مفضل‌بن سعد (۱۳۲۸)، ترجمه محاسن اصفهان، ترجمه حسین‌بن محمد آوی، به تصحیح عباس اقبال، تهران، ضمیمه مجله یادگار.

مجمل التواریخ و القصص (۱۳۱۸)، به تصحیح محمدتقی بهار (ملک‌الشعرا)، کلاله خاور، تهران. محرابی کرمانی (۱۳۳۰)، مزارات کرمان، به کوشش حسین کوهی کرمانی، تهران.

مرعشی، احمد (۱۳۶۳)، واژه‌نامه گویش گیلکی، طاعتی، رشت.

مستوفی، حمدالله (۱۹۱۵ میلادی)، نزهت القلوب، به تصحیح گای لیسترانج، بریل، لیدن.

مستوفی، حمدالله (۱۳۳۶)، نزهت القلوب، به تصحیح محمد دبیرسیاقی، طهوری، تهران.

مسعودی، ابوالحسن علی‌بن حسین (۱۸۶۱، ۱۹۱۶ و ۱۹۱۷ میلادی)، مروج الذهب و معادن الجوهر، به تصحیح باریه دو منار و پاوه دو کورتی، پاریس، ج ۱، ۲ و ۳ از چاپ اول و دوم، (چاپ افست، تهران، ۱۹۷۰، کتابفروشی صدر).

مسعودی، ابوالحسن علی‌بن حسین (۱۸۹۴)، التنبیه و الاشراف، به کوشش دخویه، بریل، لیدن.

مسکویه رازی، ابوعلی (۱۳۸۰ شمسی / ۲۰۰۱ میلادی)، تجارب الامم، به تصحیح ابوالقاسم امامی، سروش، تهران، جلد ۱.

مقدسی، ابو عبدالله محمدبن احمد (۱۹۰۶ میلادی)، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، به تصحیح دخویه، بریل، لیدن.

مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۸۹۹-۱۹۱۹ میلادی)، البدء و التاریخ، به تصحیح کلمان هوار، پاریس، ۶ جلد.

مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۳۷۴)، آفرینش و تاریخ، ترجمه محمدرضا شفیع کدکنی از البدء و التاریخ، شش جلد در دو مجلد، آگه، تهران.

میسری (۱۳۶۶)، دانشنامه، به تصحیح برات زنجانی، مؤسسه اسلامی دانشگاه مک‌گیل وابسته به دانشگاه تهران، تهران.

نائینی، محمدجعفر بن محمدحسین (۱۳۵۳)، جامع جعفری، به تصحیح ایرج افشار، انجمن آثار ملی، تهران.

نخجوانی، محمدبن هندوشاه (۱۳۴۱)، صحاح‌الفرس، به تصحیح عبدالعلی طاعتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.

ندیم، محمدبن اسحاق (۱۴۳۰ هجری / ۲۰۰۹ میلادی)، الفهرست، به تصحیح ایمن فؤاد سید، مؤسسه الفرقان للتراث الاسلامی، لندن، دو جلد در چهار مجلد.

نظام قاری، محمودبن امیر احمد (۱۳۹۰)، کلیات، به تصحیح رحیم طاهر، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران.

نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۱۶)، شرفنامه، به تصحیح وحید دستگردی، مطبعه ارمغان، تهران.

نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۶۸)، شرفنامه، به تصحیح بهروز ثروتیان، توس، تهران.

نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۸۰)، شرفنامه، به تصحیح برات زنجانی، دانشگاه تهران، تهران.

نظامی، الیاس بن یوسف (۱۹۴۷ میلادی)، شرفنامه، به تصحیح ع.ع. علیزاده و ی.ا. برتلس، باکو.

ورزنامه، نسخه متعلق به مرکز احیاء میراث اسلامی قم.

هروری انصاری، عبدالله (۱۳۶۲)، طبقات الصوفیه، به تصحیح محمد سرور مولایی، توس، تهران.

هروری، ابومنصور موفق (۱۳۸۸)، الابنیه عن حقائق الادویه، نسخه برگردان نسخه کتابخانه ملی اتریش، با مقدمه ایرج افشار و علی اشرف صادقی، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، تهران.

همدانی، رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۶۸)، آثار و احیاء، به تصحیح ایرج افشار، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مکیل وابسته به دانشگاه تهران، تهران.

همدانی، رشیدالدین فضل‌الله (۲۵۳۶=۱۳۵۶)، وقفنامه ربع رشیدی، به تصحیح مجتبی مینوی و ایرج افشار، انجمن آثار ملی، تهران.

یعقوبی، احمدبن ابی‌یعقوب (ابن واضح) (۱۸۸۳ میلادی)، تاریخ، به تصحیح هوتسما، بریل، لیدن، دو جلد.

یعقوبی، احمدبن ابی‌یعقوب (ابن واضح) (۱۸۹۵ میلادی)، کتاب البلدان، به تصحیح دخویه، بریل، لیدن.

Albêrûnî (1878), *Chronologie orientischer Völker*, ed. By E. Sacham, Brockhaus, Leipzig
(آثارالباقیه بیرونی =)

Bartholomae, Ch. (1904), *Altiranisches Wörterbuch*, Strassbourg.

Cerei, Carlo, G. (2004), Personal names ending in ث in the *hn ma*, *The Spirit of Wisdom*, ed. By T. Daryaei and M. Omidisalar, pp. 43-57.

- D NKARD = *The complete Text of the Pahlavi Dinkart*, ed. by D. M. Madan, Bombay, 1911, 2 vols.
- DURKIN-MEISTERERNST, D. (2004), *Dictionary of Manichaeism*, Texts, Brepols, Belgium.
- EILERS, W. (1984), Iran und Babylonien zwischen Alexanderzeit und Islam *Archeologische Mitteilungen aus Iran*, 17, pp. 145-219.
- JAMASP-ASANA, J. M. (1897, 1913), *Pahlavi Texts*, Bombay.
- JUSTI, F. (1895), *Iranisches Namenbuch*, Marburg .
- KELLENS, j. (1989), Avestique , in Schmitt 1989, pp. 32-55.
- KENT, R. G. (1953), *Old Persian*, American Oriental Society, New Haven, Connecticut.
- LAZARD, G. (1956), Caractères distinctifs de la langue tadjik , *Bulletin de la société linguistique de Paris*, tome LII, fascicule 1, pp. 117-186.
- MACKENZIE, D. N. (1971), *A Concise Pahlavi Dictionary*. Oxford University Press, Oxford.
- MARQUART, J. (1901), *Ērānšahr*, Berlin.
- MINORSKY, V. (1959), *Calligraphers and Painters*, A Treatise by Q d Ahmad, son of M r Munsh translated from Persian by V. Minorsky, Washington.
- MOLÉ, M. (1967), *La légende de Zoroastre selon les textes Pehlevis*, Paris Klincksiek.
- SCHMITT, R. (ed.) (1989a), *compendium Linguarum Iranicarum*, Ludwig Reichert, Wiesbaden.
- SCHMITT, R. (1989b), Altpersisch , in Schmitt 1989a. pp.56-85.
- SUNDERMANN, W. (1979), Namen von Götten, Dämonen und Menschen in Iranischen Versionen des manichäischen Mythos , *Altorientalische Forschungen VI*, pp. 95-133.
- TAFAZZOLI, A. (1985), bt n in *Encyclopaedia Iranica*.